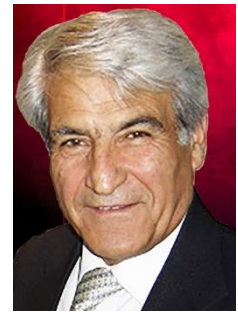


# پیام آزادگان

شماره 1035 دوره جدید اردیبهشت 2734 مادی- 2585 هخامنشی ، می 2026 میلادی

## زن در قرآن و حدیث



هومر آبرامیان

آیه یازدهم از سوره شوری نشان می دهد که الله زنان را برای این آفریده است که جفت مردان باشند:

الله خالق زمین و آسمانها برای شما از نوع خودتان و برای چهارپایان نیز جفت هایی خلق کرد تا بدینوسیله شما زیاد شوید...».

در آیه 228 سوره بقره مردان را برتر از زنان می شمارد: « ... و زنان را بر شوهران حقوق مشروعی است چنانکه شوهران را بر زنان، لیکن مردان را بر زنان برتری خواهد بود و الله بر همه چیز توانا و بر همه امور داناست». این الله بر همه چیز توانا و بر همه امور دانا، هرگز روزی را نمی دیده است که زنان در میدانهای ورزش، سیاست، بازرگانی، کشور داری، فناوری، رزم آوری و بسیاری دیگر از میدانهای زندگی، نه تنها دوشادوش مردان بلکه در بسیاری از زمینه ها پیشاپیش مردان خواهند بود.

در آیه 223 سوره بقره آزادی جنسی را یکسره از زنان می گیرد و آنان را کشتزار مرد بر ا ی تخم ریزی می شمارد: « زنان کشتزار شما، برای کشت به آنها هرگونه که دلخواه شما است نزدیک شوید.»

در آیه 59 از سوره احزاب زنان را خانه نشین و پوشیده رو می خواهد: ای پیغمبر به زنان و دختران خود و زنان مومنان بگو که خویشان را با چادر بپوشانند...

در آیه سوم از سوره نساء به مردان پروانه می دهد که تا چهار زن عقدی و بی شمار زن مُتعه داشته باشند: «... پس نکاح کنید آنچه که خوش آید شما را از زنان دو سه و چهار». الله با این دست و دلبازی مردانه، زن را در رده اسب و شتر جا می دهد، با چنین آموزه های اهریمنی، چه رفتار بهتری نسبت به زنان، از سوی سدها میلیون مرد مسلمان را می توان چشم داشت؟



در آیه 30 سوره معارج و آیه 6 از سوره مؤمنون دست مردان را در داشتن کنیز های بیشمار و دستیازی به آنها باز می گذارد: «... و یا کنیزانی ملکی متصرفی آنها که هیچ نوع ملامتی در مباشرت این زنا برای مردان نیست.»



در آیه 11 از سوره نساء بهره دختران را از مرده ریگ پدر نیم بهره پسران می داند: «... حکم الله در حق فرزندان شما آنست که پسران دو برابر دختران ارث ببرند.»  
در آیه 34 از سوره نساء دست مردان تبهکار را در کتک زدن زنان خود باز می گذارد: «... زنانی که از مخالفت و نافرمانی آنها بیمناکید، باید نخست آنها را پند دهید و از خوابگاهشان دوری کنید و در صورت نافرمانی آنها را به زدن تنبیه کنید.»



با چنین رهنمودی، چگونه می توان راهبندی در برابر خشونت نسبت به زنان، آنهم در کشور های مسلمان پدید آورد.

در آیه 34 سوره نساء می گوید: «... از این رو مردان بر زنان حق تسلط و نگرهبانی دارند و زنان باید فرمانبردار مردان باشند.»

یکی از گزارشگران قران بنام بیضاوی در گزارش این آیه می نویسد:

«... متن این آیه به سرمایه ها و توانمندی های مغزی مردان در راه اجرای فرمان های الهی توجه داشته و در این راستا الله کارهایی مانند پیامبری - رهبری مذهبی - روحانیت- انجام فرایض حج - گواهی در دادگاهها - وظایف وابسته به جهاد - نماز روز جمعه و همانند آنها را تنها به مردان وانهاده است. مردان همچنین نسبت به زنان دارای مزیت انتخاب رهبران مذهبی جامعه اسلامی بوده بیش از زنان ارث می برند و در طلاق دادن زنان خود حق بدون چون و چرا دارند. ( پیدا کنید ریشه خشونت و زن آزاری در کشورهای اسلامی را )

در آیه 282 از سوره بقره گواهی دو زن را برابر گواهی یک مرد می داند و می گوید: «.. و دو تن از مردان گواه آورید و اگر دو مرد نیابید یک مرد و دو زن بیاورید.» شایان یاد آوری است که این فرمان در همه زمینه ها کارایی ندارد، برای نمونه در باره دیدن ماه نو- طلاق و بسیاری زمینه های دیگر گواهی هزاران زن ارزش گواهی یک مرد را ندارد!..

### زن از دیدگاه پیامبر اسلام

نهج الفصاحه گرد آورد سخنان پیامبر اسلام در آموزش راه بهتر زیستن است! انگیزه اینکه آن را نهج الفصاحه نام داده اند این است که محمد در جایی گفته بود: « انا افصح العرب، من فصیحترین فرد عرب هستم!!!!». این نامه به کوشش ابوالقاسم پاینده گردآوری و به پارسی برگردانده شد. فرازهایی از سخنان زن ستیزانه این «افصح العرب» جانمایه این آیین بیابانی را در پیشگاه دآوری همگان می نهد تا هر زن و مرد آزاده، راه خود را برگزیند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین سرگرمی مرد مؤمن، شناگری، و بهترین سرگرمی زن نخ ریسی است 1115 هرگاه زنی خود را خوشبو کند و از بین مردم عبور نماید تا رایحه او را دریابند، آن زن زناکار است . 1698 شوهر در پیش زن مقامی دارد که هیچ چیز ندارد 1741

حق شوهر بر زن این است که بدون اجازه او یک روز هم غیر واجب روزه نگیرد ، اگر چنین کند گناهکار است و روزه اش قبول نمی شود، و نیز بدون اجازه شوهر از خانه بیرون نرود و از خانه شوهرش چیزی عطا نکند اگر چنین کرد پاداش متعلق به شوهر است و گناه برای زن است، و نیز بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون نرود اگر چنین کرد خداوند و فرشتگان عذاب او را لعنت کنند تا این که توبه نماید یا باز گردد اگر چه شوهرش ستمگر باشد. 1742

حق شوهر بر زن این است که از بستر او دوری نگیرد از خواسته هایش پیروی نکند  
1743

پیامبر خدا گفت اگر زن به حق شوهر آگاه بود هنگام صبح و شام او ( هنگام غذا خوردن شوهر ) نمی نشست تا این که او ( از خوردن ) فارغ شود. 1744  
پیامبر خدا فرمود اگر قرار بود که احدی را به سجده دیگری فرمان دهم ، هر آینه دستور می دادم که زن بر شوهرش سجده کند 1745

زنی که برای افرادی به غیر شوهرش بوی خوش برای خود ایجاد کند، مایه ننگ و شرم است و جایگاهش در آتش جهنم خواهد بود.

از جمله بهترین زنها آنهایی هستند که با تن و مال خود از شوهرانشان فرمان ببرند و بر خلاف رضایت او دست به کاری نزنند.

زن باید بداند که هرگاه از شوهرش به او نیکی نرسد، مهم نیست و هرگاه در چنین موردی به شوهر اعتراض کند تمام اعمال نیکش باطل می شود.

گروهی که زن زمامدارشان باشد روی رستگاری نخواهند دید... (بیچاره مردم هند و اسراییل و استرالیا و آلمان و انگلیس و دیگر کشورهای جهان که زنانی مانند ایندیرا گاندی، گلدا مایر، جولیا گیاره، آنگلا مرکل، ترزا می و... بر آنها فرمان رانده و می رانند... بیچاره کسانی که سوار هواپیماهای غول پیکری می شوند که زنی بر جایگاه خلبانی و فرماندهی آن نشسته و از این سوی جهان به آن سوی جهان پرواز می کند... بیچاره دادخواه هایی که در دادگاهی داوری می شوند که زنی بر کرسی داوری نشسته است! و بیچاره تر از همه الله بیابان نشین که اینهمه دانش و توانش را در زنان ندید، اگر کمترین مایه از مردمی گری در او بود می بایست از شرم کردار خویش به همان جهنم پناه ببرد!)

نماز و روزه دو کس از سرشان بالاتر نمی رود، زنی که در برابر شوهرش نافرمانی کرده باشد و برده بی که از ارباب خود گریخته باشد مگر اینکه نزد ارباب بازگردد!.  
بهترین مسجد زنها، کنج خانه آنهاست.

پیامبر خدا فرمود: بهترین زنان شما آن است که فرزند بسیار آورد ، مهربان باشد و مطیع شوهرش باشد 1121

بدترین زنان شما آنهایی هستند که آرایش و زینت هایشان را آشکار کنند، از آنها جز به اندازه ی کلاعی که خط سفید بگردن دارد به بهشت نمی روند 1122  
بهترین زنان شما آنهایی هستند که مهرشان کمتر باشد

### زن در احادیث اسلامی

عمامه بن زید روایت کرده است که رسول خدا فرمود: من بعد از خود هیچ مصیبتی فاجعه بارتر از زن برای مردان برجای نگذاشته ام. صحیح البخاری. ( صحیح بخاری نزد مسلمانان سنی مذهب پس از قران ارزشمندترین نامه شمرده می شود. )

اسامه بن زید {فرزند پسر خوانده ی محمد} روایت کرده است که رسول خدا گفت: من از پس خود هیچ عاملی که به اندازه زن مایه نفاق باشد بر جای نگذاشته ام!  
ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود: اگر بنا بود فرمان دهم انسانی انسان دیگر را سجده کند به یقین فرمان می دادم که زن شوهرش را سجده کند! (این سخن در نهج الفصاحه نیز آمده است)

عبدالله ابن عمر ( پسر عمر ) روایت کرده است که رسول خدا فرمود: سه چیز سبب نحوست خواهند بود: زن - اسب و خانه!

ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود: زن را به سبب چهار چیز می توان بزنی گرفت: پول او، اصل و نسب او، زیبایی او، و دین او، مرد باید بکوشد یک زن مذهبی بگیرد وگرنه دستهایش را در گل فرو خواهد برد!

پیامبر در بازار به زنانی برخورد کرد و گفت: شما گروه زنها باید صدقه بدهید، زیرا من می بینم که بیشتر شما ساکنان جهنم خواهید بود، آنها پرسیدند چرا؟ رسول خدا فرمود زیرا شما وظایف خود را در برابر شوهرانتان آنگونه که باید انجام نمی دهید و نسبت به آنها قدر دان نیستید!

رسول خدا فرمود: از دنیا بترسید و از زنان پرهیزد . شیطان در کمین شماست و زنهای مورد اعتماد دامهای او هستند... مهمترین سلاح شیطان زنانند!

ای مردان مسلمان زنان خود را بدون لباس بگذارید تا در خانه بمانند زیرا هنگامی که زن دارای لباس و زینت شد میل به بیرون رفتن از خانه پیدا می کند...

رسول خدا فرمود زنان را در بالاخانه ها ننشانید و نوشتن به آنها نیاموزید بلکه ریسندگی و سوره نور را به آنان بیاموزید. وسائل الشیعه پوشنه 14 ، رویه 1277

رسول الله گفت: زنان عورت هستند و بیهوده گفتار، چون عورت هستند آنها را در خانه ها پنهانشان کنید و گفتار بیهوده آنها را با سکوت خود چاره کنید. بحارالانوار

رسول الله گفت: از جمله زنان بد، زنی است که چون شوهرش با او خلوت کند، شوهرش را مانع شود و مانند شتر چموش بد رکابی کند. بحارالانوار

امام صادق گفت: زنی نزد رسول الله آمد و سوال کرد: حق شوهر بر زن چیست؟ گفت: زن باید نیاز (جنسی) شوهرش را برآورد، هر چند آن زن بر مرکبی سوار باشد. وسائل الشیعه

رسول خدا فرمود زن را برای فرا گرفتن نیکی ها بزنید. نکاح المستدرک

رسول خدا گفت زن را از ضلعی کج آفریده شده. اگر بخواهی راستش کنی، آن را می شکنی و اگر بخواهی به همان حالت از آن بهره ببری، بهره می ببری و او هم کج باقی مانده است. نکاح المستدرک – وسائل الشیعه



زن مسلمان در چنگال اهریمن برون آمده از آستین اسلام



پیامبر جهت اقامه نماز عید فطر یا قربان از منزل خارج شد، در بین راه به جمعی از زنان برخورد نمود، گفت: ای گروه زنان صدقه بدهید چون شما را از بیشترین افراد جهنم می‌بینم، سؤال کردند: چرا چنین هستیم ای رسول الله؟ فرمود: فراوان لعن و نفرین می‌کنید و نسبت به زحمات و خدمات همسرانتان ناسپاس هستید، ناقص در عقل و دین غیر از شما ندیده ام، گفتند: چرا ما زنان از جهت عقل و دین نقص داریم؟ گفت: مگر شهادت يك زن نصف شهادت يك مرد نیست؟ عرض کردند: آری، چنین است، گفت: این به دلیل نقصان در عقل شماست، سپس گفت: مگر زن در وقت حیض نماز و روزه را ترك نمی‌کند؟ گفتند: آری، چنین است، گفت: این به جهت نقصان در دین او است. (صحیح البخاری، پوشنه 1، رویه 116، ح 2988، کتاب الحيض، باب تَرْكِ الْحَائِضِ الصَّوْمِ).

پیامبر گفت: عبور زن، سگ و الاغ از مقابل نمازگزار، نماز را قطع می‌کند. سنن ابن ماجه، پوشنه 1، رویه 3066، این حدیث بارها و بارها در نامه های گوناگون اسلامی آمده است

پیامبر گفت: زن همه اش شر است و بدتر از آن اینکه بی‌نیازی از آنها کم است. (محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء، پوشنه

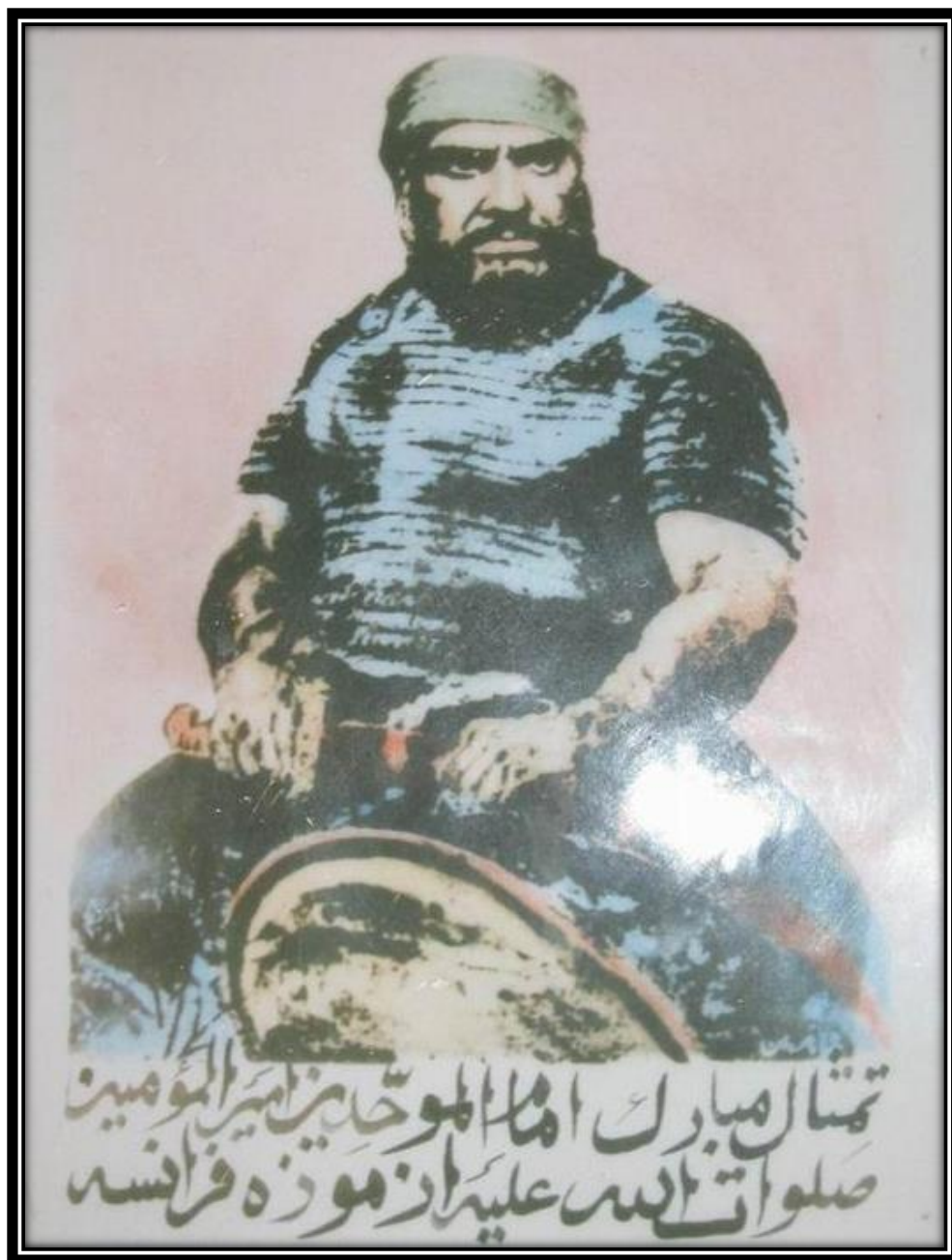
2، رویه 2399)

پیامبر گفت: زنان ریسمان های شیطانند. المحاسن والأضداد، پوشنه 1، رویه 1799

پیامبر گفت: در سه چیز شومی است در مسکن و اسب و زن. سنن نسایی پوشنه 5 رویه  
-4022

سخنان علی ابن ابیطالب امام یکی شیعیان در باره زن در نهج البلاغه  
«... وَ مِنْ حُطْبَةِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ حَرْبِ الْجَمَلِ فِي ذِمِّ النِّسَاءِ مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ  
النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُطُوطِ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ. فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَفَعُودُهُنَّ عَنِ  
الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ. وَ أَمَّا نُقْصَانُ حُطُوطِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ  
مَوَارِيثِ الرِّجَالِ. وَ أَمَّا نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ. فَاتَّقُوا شِرَارَ  
النِّسَاءِ، وَ كُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَدَرٍ، وَ لَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعَنَّ فِي الْمُنْكَرِ.  
برگردان فارسی:

«... ای مردم، این بدانید که زنان ناقص العقل و ناقص الابخت و ناقص الایمان هستند!..  
نقصان عقلشان از این است که شهادت دو زن برابر یک مرد است و نقصان بختشان در این  
است که زنان نیمی از مردان ارث می برند و نقصان ایمانشان در بازنشستگی ایشان از نماز  
و روزه در روزهای حیض شان می باشد، بنابراین بکوشید از زنان پیرهیزید و از خوبان  
آنها نیز برحذر باشید و اگر شما را بکار نیکی هم فرا بخوانند از آنان اطاعت مکنید تا  
مبادا طمع ورزیده و بکارهای زشت وادارتان کنند».



«... ای پسر، زنهار در هیچ کاری با زنان مشورت مکن چه رای آنان نادرست و عزم و اراده ی آنها سست است با پوشیده داشتن ایشان رخسارشان را از چشم نامحرم دور نگه دار... چه بهتر اگر بتوانی کاری کنی که آنان جز تو کس دیگری را نشناسند ... در عزیز داشتن زن افراط مکن». نهج البلاغه برگردان محسن فارسی

زن از دیدگاه بزرگان جهان اسلام

ملا صدراى شیرازى یکی از بزرگترین اسلام شناسان شیعه مذهب است که او صدر المتألهین نام داده اند. این دینکار بزرگ مسلمان به پیروى از الله و رسول و امام یکم شیعیان و دیگر امامان شیعه و خلفای راشدین و دیگر بزرگان جهان اسلام، زنان را در ردیف حیوانات جا داده و نوشته است: « و از عنایات الهی در خلقت زمین، تولد حیوانات مختلف است که بعضی برای خوردن اند و بعضی برای سوار شدن و بعضی برای بار کشیدن و بعضی برای تجمل و بعضی برای نکاح و آمیزش!

یکی دیگر از دانشمندان نامى جهان اسلام « حاج ملا هادى سبزواری » است. این فیلسوف شیعه مذهب که در یاوه پردازی هیچ کم از ملا صدرا و ملا محمد باقر مجلسی و شیخ کلینی و شیخ حر عاملی و شیخ مفید و شیخ عباس قمی و امام محمد غزالی و شیخ روح الله خمینی و دیگر شیخان زن ستیز ندارد در دنباله سخنان اهرمن گونه با ملا صدرا، در پوشنه سوم « الحكمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه » چاپ بیروت نوشته است: «... اینکه صدرالدین شیرازی زنان را در عدد حیوانات در آورده است اشاره لطیفی دارد به اینکه زنان به دلیل ضعف عقل و ادراک جزئیات و میل به زیورهای دنیا، حقاً و عدلاً در حکم حیوانات زبان بسته هستند. و اغلبشان سیرت چهارپایان دارند ولی به آنان صورت انسان داده اند تا مردان از مصاحبت با آنها متنفر نشوند و در نکاح (تن آمیزی) با آنان رغبت بورزند و به همین دلیل در شرع مطهر مردان را در کثیری از احکام، مثل طلاق و نشوز و... بر زنان چیرگی داده.»

امام محمد غزالی که یکی از بزرگترین دینکاران و شریعتمداران جهان اسلام است در رویه های 269 و 272 نصیحت الملوك بکوشش استاد جلال همایی چاپ انتشارات انجمن آثار ملی می نویسد:

«... چون حوا در بهشت نافرمانی کرد و از آن درخت گندم خورد، حق تعالی زنان را هشت ده چیز عقوبت فرمود کردن.

اول: حیض.

دوم: زادن.

سوم: جدا شدن از مادر و پدر و مرد بیگانه را به شوهر کردن .

چهارم: به نفاس آلوده شدن. « نفاس خونی است که پس از زاییدن از زنان پیرون می شود

پنجم: آنکه مالک تن خویشتن نباشد.

ششم: کمی میراث.

هفتم: طلاق که بدست ایشان نگردد. (شایان یاد آوری است که در اسلام اگر زنی دچار بیماری روانی شود شوهر می تواند بی درنگ او را از خود جدا کند، ولی اگر مردی دچار چنین بیماری شد زنش نمی تواند از او جدا شود.)

هشتم: آنکه مرد را چهار زن حلال کرد و زن را یک شوی.

نهم: آنکه در خانه معتکف باید بودن.

دهم: آنکه در خانه سر پوشیده دارد...

یازدهم: آنکه گواهی دو تن را برابر یک مرد نهاده اند...

دوازدهم: آنکه از خانه بیرون نیارد آمدن مگر با کسی محرم.

سیزدهم: آنکه مردان را نماز عید و نماز جمعه و نماز جنازه بود و غذا کنند « جنگ و غارت کنند» و زنان را اینها نباشد.

چهاردهم: آنکه امیری را نشایند و نه نیز قضا را و نه حکم را. ( نه در کار داوری توانند بود و نه در کار کشور داری)

پانزدهم: آنکه فضل هزار بهره است « دانش هزار بخش دارد» یک بهره از آن زنان راست و دیگر مردان را.

شانزدهم: آنکه در قیامت چندان که جمله امت را عذاب بود یک نیمه را از آن زنان بود.

هفدهم: چون شویش بمیرد چهار ماه و ده روزش عدت ببايد داشتن.

هجدهم: آنکه چون شویش طلاق دهد سه ماه و یا سه حیض عدت ببايد داشتن.

« ... بدان که جملگی خوی زنان بر ده گونه است و خوی هر یک به صفت چیزی از حیوانات مانده است. یکی چون خوک - دوم چون بوزینه - دیگر چون سگ - چهارم چون مار - پنجم چون استر - ششم چون کژدم - هفتم چون موش - هشتم چون کبوتر - نهم چون روباه - دهم چون گوسپند... و زنی که خوی گوسفند دارد، مبارک بود همچون گوسفند که اندر همه چیزهای وی منفعت یابی. زن نیک همچنین با منفعت بود و بر شوهر خویش و بر اهل و همسایگان خویش رحیم بود و بر خان و مان و فرزندان خویش مشفق و مهربان بود و اطاعت دارد خدای جل جلاله را.

و بدان که پارسایی و مستوری نعمتی است مرد را از نعمتهای خداوند. و هیهات هیهات که بر زن پارسا کم کس قادر شود.

آیین زناشویی در اسلام) آنچه که آخوند روان پلید در آیین زناشویی بر زبان می آورد)

آخوند از زن می پرسد: آیا وکیل شما را به عقد آقای ... در بیاورم؟

هنگامی که زن پاسخ داد آری!.. آخوند می گوید: **أَنْكَحْتِكِ وَ زَوْجَتِكَ نَفْسِي إِلَى صِدَاقِ الْمَعْلُومِ**

واژه «أَنْكَحْتِكِ» از بن واژه «نكح» برآمده و واژه « نکاح » نیز از همین ریشه برخاسته و چم آن «گ ای ی د ن» و سوراخ کردن است!.

برای این آیین بیابانی اروس در نخستین گامه زندگی زناشویی می گوید: من در برابر پول معینی که به من می دهی، تتم را برای «گ ای ی د ن» بتو می دهم!.

برای آگاهی بیشتر بنگرید به رویه 721 از لغت نامه دهخدا زیر واژه نکاح... در این کلان ترین واژه نامه ایرانی برای این زشت ترین واژه تازی که آخوند تبهکار بر زبان می آورد و آن را بر اروس و داماد نیز می پذیراند، دو آرش آورده اند، نخست: «گ ای ی د ن» و دوم «جماع کردن»...

در فرهنگ عربی به عربی {التوقیف علی مهمات التعاریف} نکاح اینگونه گزارش شده است: **ایلاج ذکر فی الفرج لیصر بذالک کالشی الواحد** که آرش واژه به واژه آن چنین می شود: وارد کردن آلت تناسلی مرد، در آلت تناسلی زن، برای اینکه یک پیکر یگانه بشوند.

#### احادیث شیعه

ملا محمد باقر مجلسی در یاوه نامه کلانی بنام بحار الانوار می نویسد: «... روایت است از امیر المؤمنین که فرمود یک روز من و فاطمه زهرا وارد شدیم بر حبیب خدا و رسول را گریان دیدیم، فاطمه از پدرش علت گریه را پرسید حضرت فرمود متذکر شدم آنچه را که در لیلہ المعراج از عذاب زنها نشانم دادند، حضرت زهرا به پدر عرض کرد مگر راجع به عذاب زنها چه دیدید؟ خلاصه روایت شریفه آنکه حضرت فرمود: زنی را دیدم که به مویش آویزان کرده اند در حالیکه مغزش می جوشد، و دیدم زنی را که به زبانش آویزان شده و در حلقش حمیم جهنم می ریزند و دیدم زنی را که دست و پایش را بسته و مارها بدان می پیچند و دیدم زنی را که سرش خوک و بدنش شکل الاغ است!.. حضرت زهرا منقلب شده و عرض کرد مگر چکار کرده اند که چنین می شوند؟! حضرت فرمود: آن زنی که به مویش آویزان کرده اند و مغزش می جوشد، زنی است که مویش را نامحرم ببیند... بُنمایه این سخن آیه 59 از سوره احزاب است که می گوید: ای پیغمبر به زنان و دختران خود و به زنان مومنان بگو که خویشان را با چادر بپوشانند...

و آن زنی را که به زبانش آویزان کرده بودند و در گلوی او حمیم جهنم می ریختند زنی است که به شوهرش جسارت و بی ادب کند، و فرمود آنکه به پستانش آویزان کرده بودند

زنی است که بدون علت شوهرش را از همبستری خود مانع شود و بهانه بیاورد!.. و اما آن زن که به پاهایش آویزان شده بود زنی است که بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رود... و زنی را دیدم که بدنش را با مقراض [قیچی] می چیدند و مجبورش می کردند که بخورد، و این زنی است که برای بیرون رفتن از خانه آرایش کرده بود، زنی را دیدم که سر تا پایش شکل سگ بود و آتش از مقعدش داخل و از حلقش خارج می شد و این زن آوازه خوان بود. در گزارش این حدیث آیت الله دستغیب شیرازی که از یاران بسیار نزدیک شیخ روح الله خمینی بود نوشته است:

«... زمان ما چه خبر است؟ از بس منکر شایع شده قبح آن هم از بین رفته است! دختر مسلمان، زن مسلمان بی حجاب بیرون می آید، حجاب حکم خداست، در قرآن مجید در سوره النور می فرماید: وَلَيُضْرِبَنَّ بِخُمْرُهُنَّ عَلِيَّ جَبُوبِهِنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ... یعنی فرو گذارند زنان مقنعه های خود را بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را به مقنعه بپوشانند تا موی و بنا گوش و گردن و سینه ایشان پوشیده بماند و ظاهر نسازند آرایش خود را از پیرایه ها و جامه های رنگین و غیر آن چه جای آن که مواضع آنرا ظاهر بنمایند و در سوره احزاب می فرماید: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ».

یعنی ای پیغمبر به زنان خود و دختران خود و زنان مومنان بگو که به وقت بیرون رفتن از خانه نزدیک گردانند و فرو گذارند بر رو و پهلو های خود چادر های خود را یعنی وجوه و ابدان را بپوشند.

البته آنها که به مسجد می آیند منزهند اما بر عهده شان است که به بستگان شان هم برسانند. باید به زنهای دیگر گفت نص صریح قرآن است جایی که حرام است پیدا بودن موی زن و نگاه کردن به او در حالی است که محرك شهوت نیست پس وای اگر برجستگی های محرك شهوت خود را نپوشاند آیا اینگونه زنها فکر نمی کنند روزی هم این صورت را روی خاک می نهند با سر وارد قبرشان می کنند؟! به بی اطلاع ها شما برای خدا تذکر دهید نگویید فائده ندارد برای کسی که دلش نمرده باشد فایده و تأثیر دارد خصوصاً زن که خدا حیایش را زیاد قرار داده ... در باب کنترل زبان شما متوجه باشید هر کدام دختر دارید سفارش کنید زبانش را نگه دارد والا اگر کلمه درشتی به شوهرش بگوید عقوبت سنگینی دارد... دستغیب در باره آرایش زنان می گوید:

بی حیای بی شرم معلوم نیست کجا می خواهد برود لباسی را که برای شوهرش باید بپوشد، زینتی را که باید برای شوهرش بنماید برای مردم می کند نه برای شوهرش، مستحب است زن بهترین آرایش ها کند اما برای شوهرش حتی منع شده که خضاب نکند مثلاً اگر مویش سفید شده مویش را خضاب بزند تا شوهرش از او متنفر نشود. ولی این کار را برای

شوهرش بکند نه برای سدهزار نفر! غیرت کجا رفته است؟ حمیت چه شده است! مثل اینکه رگی بوده خشک شده است! غیرت که از شئون انسانیت است در دوره ما مثل اینکه از بین رفته است!

اگر بر زبان آوردن واژه های زشت و درشتناک نسبت به زنان از سوی آزاده زنان و آزاده مردان جهان خشونت شمرده می شود، این یاوه پردازیهای آیت الله دستغیب را چه باید نامید؟

«... از امام جعفر صادق پرسیدند هنگامی که زن مردی حائض شد، آیا او می تواند با زنش همخوابگی کند؟ حضرت فرمودند: هر چیزی غیر از فرج اشکالی ندارد! و سپس فرمود: به درستی که زن وسیله خوشی و بازیچه مرد است! (فروغ کافی نقل از رهنمودهای چهارده معصوم، قوه باه، آداب زناشویی رویه 99)

شیخ روح الله خمینی در «حل المسائل» در احکام نکاح و زناشویی می نویسد:

بواسطه عقد ازدواج، زن به مرد حلال می شود و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم و عقد دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین نشود و زنی را که به این قسم عقد می کنند، دائم گویند. و عقد غیر دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین شده باشد. مثلاً زن را به مدت یک ساعت- یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند. زنی را که به این قسم عقد کنند، متعه و صیغه می نامند...

خمینی در باره چگونگی جایگاه زنی که عقد دامی شده می نویسد:

زنی که عقد دائمی شده باشد، نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود. باید خود را برای هر لذتی که او می خواهد تسلیم نماید! بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند و اگر در اینها از شوهر اطاعت کند، تهیه غذا و لباس و منزل و لوازم دیگری که در کتب ذکر شده بر شوهر واجب است، و اگر تهیه نکند، چه توانایی داشته باشد یا نداشته باشد مدیون زن است! مساله 2412 حل المسائل

در این یاوه پردازی چند نکته شایان ژرف نگری است: زن به هیچ روی نمی تواند بدون پروانه شوهرش پا از خانه بیرون نهد، این فرمانی است که چون و چرا نمی پذیرد، به سخن دیگر زن برده و اسیر مرد دانسته می شود.. اگر زنی بدون پروانه شوهر پا از خانه بیرون نهد همه هوده های مردمی خود را از دست می دهد.

زن باید بی کمترین پایداری مرد را برای هرگونه بهره جویی از تن خود آزاد بگذارد، اگر مرد دچار بیماریهای روانی یا کژ رویهای جنسی باشد زن نمی تواند او را از بهره گیری از تن خود باز دارد!.

زن اگر بی چون و چرا بردگی مرد را بپذیرد و به خواسته های شایسته و نا شایسته مرد تن دهد، و او را در دستیاری به تن و روان خود آزاد بگذارد، فراهم کردن خوراک و نوشاک و پوشاک و خانه و دیگر بایسته های زندگی به گردن شوهر خواهد بود، ولی مرد اگر شانه از زیر بار این خویشکاری بیرون کشد «چه توانایی داشته و چه توانایی نداشته باشد» مدیون زن خواهد بود! همین و دیگر هیچ!

علامه ملا محمد باقر مجلسی در نامه دیگری بنام **حلیة المتقین** پیرامون هوده های زن و مرد و پیوند زناشویی سخن پردازی کرده و پایگاه زن را تا دل آشوب ترین پایه فرو کشیده است. در فصل پنجم از زبان امام جعفر صادق می نویسد: **مرد چون در شب زفاف به نزد عروس رود باید موی او را بگیرد و رو به قبله بکشد.**

و در فصل ششم می نویسد: «... در بیان حق زن و شوهر بر یکدیگر و احکام ایشان از حضرت محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی برای زنان غیرت جایز ندانسته و از برای مردان غیرت قرار داده است. زیرا که از برای مردان چهار زن و از متعه و کنیز و آنچه خواهد حلال گردانیده است و از برای زن غیر از یک شوهر حلال نکرده است... منقول است که زنی آمد به خدمت حضرت رسول، و گفت: یا رسول الله چیست حق شوهر بر زن؟

حضرت فرمود: لازم است که اطاعت شوهر کند و نافرمانی او نکند و از خانه بی رخصت او بیرون نرود، و روزه سنت بی رخصت او ندارد و هر وقت شوهر اراده نزدیکی کند مضایقه نکند، اگر چه بر پشت پالان شتر باشد و هر بامداد و شام خود را بر او عرض کند که اگر اراده جماع داشته باشد ابا نکند، هیچ چیز بی رخصت او به کسی ندهد و اگر بدهد گناهِش برای زن است و ثوابش برای شوهر و هیچ شب نخوابد که شوهر از او خشناک باشد ( اینها همه در نهج الفصاحه نیز آمده اند) زن گفت هر چند شوهر بر او ظلم کرده باشد؟ حضرت فرمود که بلی!

حضرت رسول فرمود: اگر امر می کردم که کسی برای غیر خدا سجده کند، هر آینه می گفتم که زنان شوهران خود را سجده کنند ( این سخن نیز در نهج الفصاحه آمده است) و فرمود که زن نماز خود را طول ندهد برای آنکه منع کند شوهر را از آنچه از وی خواهد، و فرمود که هر زنی که شوهر او را برای مجامعت بطلبد و او تأخیر کند تا شوهر بخواب رود، ملائکه پیوسته او را لعنت کنند.

حضرت رسول فرمود: که عیال مرد اسیران اویند.



نوعروس افغانی اسیر شوهر مسلمان  
به دستاویز هشتم مارس روز جهانی «زن»



پیرایه یغمایی

اینهمه لطف؟

براستی ما زنان معطل مانده ایم و نمی دانیم که اینهمه لطف و مهربانی و زبان آوری و نیک گفتاری و خوش سخنی و شیرین دهنی و نکته پردازی و راز آمیزی را از سوی شاعران، اندیشه ورزان و سخن سنجان ادب فارسی چگونه جبران کنیم!

این نکته آنقدر داغ است که اندیشمند والایی چون شیخ محمود شبستری (۱) عارف بزرگ قرن هشتم که از سر جان و جهان می گذرد، از آن نمی گذرد و در کتاب معروفش «گلشن راز» برای اینکه مردان را به راه راست هدایت کند، از خوار داشت زنان مایه می گذارد و می گوید: که: ای مرد از روش این ناقصان عقل و دین (یعنی زنان)، و از آیین این عجزه های جاهل (باز هم یعنی زنان) چه خیری دیده یی که مثل آنان رو پوشیده یی و در خانه نشسته یی؟ توجه بفرمایید:

چه می گویم حدیث عالم دل  
تو را ای سر نشیب پای در گل  
جهان آن تو و تو مانده عاجز  
ز تو محروم ترکس دیده هرگز  
چو محبوسان به یک منزل نشسته  
به دست عجز پای خویش بسته  
نشستی چون زنان در کوی ادبار  
نمی داری ز جهل خویشتن عار  
دلیران جهان آغشته در خون  
تو سرپوشیده ننهی پای بیرون  
چه کردی فهم از دین العجایز  
که بر خود جهل می داری تو جایز  
زنان چون ناقصان عقل و دین اند  
چرا مردان ره ایشان گزینند  
اگر مردی برون آی و سفر کن  
هر آنچ آید به پیشت زان گذر کن

ایکاش پیرایه نازنین (این سخن پرداز خوش پرداز ایرانی) سر چشمه اینهمه اندیشه های اهریمنی و اندیشه های زن ستیزانه را می شناخت، دریغا که او نیز مانند پیشینه زنان فرهیخته ایرانی، درد را از بن جانش می سهد ولی ریشه این بیماری خانمان برانداز را نمی داند! اگر می دانست شیخ محمود شبستری بیچاره را گناهکار نمی شمرد! این سخن را علی ابن ابیطالب امام یکم شیعیان در خطبه هفتاد و نهم نهج البلاغه گفته و جهان را به گند اندیشه های زن ستیزانه خود بد ریخت کرده است! شیخ محمود شبستری رهنمود آن تازی زن ستیز را باز گو نموده، این علی است که می گوید:

« ای مردم این بدانید که زنان ناقص العقل و ناقص الایمان هستند! ناقصان عقلشان از این است که شهادت دو زن برابر یک مرد است و نقصان بختشان در این

است که زنان نیمی از مردان ارث می برند و نقصان ایمانشان در بازنشستگی ایشان از نماز و روزه در روزهای حیض شان می باشد، بنابراین بکوشید از زنان بپرهیزید و از خوبان آنها نیز برحذر باشید و اگر شما را بکار نیکی هم فرا بخوانند از آنان اطاعت مکنید تا مبادا طمع ورزیده و بکارهای زشت وادارتان کنند».

«...حضرت امیر المؤمنین وصیت فرمود به حضرت امام حسن (ع) که: زنهار مشورت با زنان مکن. زیرا رأی ایشان ضعیف و عزم ایشان سست است. و ایشان را پیوسته در پرده بدار و بیرون مفرست و تا اوانی چنان کن که به غیر تو مردی را نشناسند.»

پیرایه می نویسد:

از شیخ محمود شبستری می گذریم و به نظامی گنجوی (۲) شاعر می پردازیم که با آن نازکی خیال و آن اندیشه لطیف، غنایی ترین منظومه های عاشقانه را آفریده که خواننده را شگفت زده می کند. منظومه های عاشقانه بی که بر طبق روال طبیعی همیشه در یک سر آن قهرمان زنی وجود دارد، اما همین جناب با بی مهری در منظومه «خسرو و شیرین»، ضمن اظهار فضل های بسیار در مورد «دو رو بودن» و «بی وفا بودن زنان» و «قرار دادن آنان در ردیف اسب و شمشیر» در نهایت بی رحمی می گوید که اگر «زن» را می زنی، آنچنان بزنی که دیگر از جایش نتواند بلند شود، (یعنی به اصطلاح قصد کشت بزنی)



زنان مانند \_\_\_\_\_ ریحان و سفال اند  
درون سو خبث و بیرون سو جمال اند  
نشاید یافتن در هیچ \_\_\_\_\_ زن  
وفا در اسب و در شمشیر و در زن  
زن از پهلوی چپ گویند برخاست

مجوی از جانب چپ جانب راست  
م\_\_\_\_\_زن زن را ولی چون بر ستیزد  
چنانش زن که ه\_\_\_\_\_رگ\_\_\_\_\_ز بر نخیزد!

سنایی غزنوی (۳) شاعر والا مقام با داشتن یک ذهنیت عظیم فلسفی، از استادان مسلم شعر فارسی است. (این را کتاب های تاریخ ادبیات می گویند و البته درست هم می گویند) اما این بزرگ مرد که پیش قراول عارفان و آموزگار مولانا جلال الدین است، همین پیشنهاد (زن را بزنی!) را با دلیل محکم تری بیان می کند و ادعا دارد که چون ریشه کلمه «زن» از فعل « بزنی و زدن » است، باید با تیرش بزنی (ظاهراً ایشان پیشرفته ترند و چوب و چماق و لگد و مشت را کافی نمی دانند!). البته این مرد خدا، این دستور را خیلی هم ساده صادر نمی کند، بلکه فحش آبداری هم چاشنی آن می نماید. توجه بفرمایید:

اشتقاقش ز چیست دانی زن؟  
یعنی آن قحبه را به تیر بزنی  
(مثنوی حدیقه/ص ۶۶۴)

(از بیان بیت های ماقبل و مابعد این بخش که به علت رکاکت و ناهنجاری کلمات، عرق شرم بر پیشانی می آورد، صرف نظر می شود.)

با پروانه از یار بسیار گرانمایه ام سرکار بانو پیرایه یغمایی این سروده را از « حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه » الباب التاسع فی الحکمة والامثال و مثالب شعراء المدّعين و مدّمة الاطباء والمنجمين « در اینجا می آورم تا زنان و مردان آزاده ی هم میهنم بدانند که دین بیابانی اسلام با فرهنگ این سرزمین اهورایی چه کرده است:

از غلام آنکه زی عیال آمد  
او ز دنبه بیوستکال آمد

نیست کدبانویی و گادن را  
زن بد جز طلاق دادن را

بنده زن شدن به شهوت و مال  
پس براو حکم کردن اینت محال

زشت باشد که در زناشویی  
بنده باشی و خواجگی جوی

بنده زن مشو حرام و حلال  
تا نگرداندت عیال عیال

جفت در حکم شوی خود باشد  
لیک در حکم بنده بد باشد

تو چو انگشت گشته از تشویش  
زن چو ناخن‌کنان به ناخن ریش

نفقه بر ریش خواجه خط کرده  
سبلت او چو کون بط کرده

سیم کابین چو طوق در گردن  
زرنه بر طاق و خیره غم خوردن

کرد باید زن ای ستوده سیر  
لیکن از خان و مان خویش به در

زیرک آنست کو نگاید زن  
ننهد در سرای خود شیون

اشتقاقش ز چیست دانی زن  
یعنی آن قحبه را به تیر بزن

پس اگر والعیاذبالله باز  
بچه در سقف کس کند پرواز

کس ببینی گرفته از سر کین  
ریش با باز ناز در سرگین

پس چه گویم که هرکه عاقل‌تر  
پیش سبحان کیر باقل‌تر

همین شخصیت بزرگوار در جای دیگری بر این ادعاست که داشتن دختر - نعوذ بالله -  
اصلاً منحوس است و نکبت و فلاکت برایت می آورد و تازه اگر بعدها خواستگاری برای  
همسری اش پیدا شود، تو را ننگ و عار می گیرد. حال چطور امر مقدس زناشویی و ادامه  
نسل، به نظر صائب ایشان اینهمه ننگین می نماید، معمایی دیگر است و لابد راه حلی دیگر  
تر دارد:

ور بود خود - نعوذ بالله- دُخت  
کار خام آمد و تمام نپخت  
طالعت گشت بی گمان منحوس  
بخت میمون تو شود منکوس  
آنکه از نفس اوت، عار آید  
دخترت را به خواستار آید  
خان و مان بر تو پُر ز عار شود  
خانه از بهر وی حصار شود  
چه نکو گفت آن بزرگ استاد  
که وی افکند شعر را بنیاد  
کان که را دختر است، جای پسر  
گر چه شاه است، هست بد اختر!

نظریات تکان دهنده سنایی گاه آنقدر متقن بیان می شود که آدم را به این فکر می اندازد که نکند واقعاً راست می گوید! مثلاً او در جایی ادعا می کند که این زنان بسیار مکار و خطرناک اند و یکی از جنس همین ها بود که یوسف را ده سال به زندان انداخت و بی گمان در مورد تو هم که فکر و ذکرت زن است، این اتفاق خواهد افتاد و خلاصه باید حواست را جمع کنی و « حجره عقلت » را از فکر زنان پاکیزه گردانی:

یوسف مصری ده سال ز زن زندان دید  
پس تو را کی خطری دارند این بی خطران  
آنکه با یوسف صدیق چنین خواهد کرد  
هیچ دانی چه کند صحبت او با دگران؟  
حجره ی عقل ز سودای زنان خالی کن  
تا به جان پند تو گیرند همه پُر عبران

و همین جناب در جای دیگری به مردان نصیحت می کند که اصلاً برای چه زن می گیرید؟ بروید و برای خودتان کنیزکی بخرید که چنین و چنان باشد. اگر از او هم سیر شدید، چه غم؟ زر عیار در کف دارید و می توانید بروید و یکی دیگر بخرید.

یکی باید از این شاعر که اینهمه غزل های زیبای عاشقانه سروده، بپرسد که پس تکلیف عشق در این میانه چه می شود؟

شوربختانه پیرایه نازنین این نکته را نادیده گرفته است که اسلام از بیخ و بن با عشق بیگانه است! اگر کمترین نشان از عشق در قرآن بود حافظ نمی گفت:

بشوی اوراق اگر همدرس مایی  
که حرف عشق در دفتر نباشد

پیرایه جان، چه کس نمی داند که دفتر در سروده حافظ همان قرآن است؟ و چه کس نمی داند سروده های عاشقانه عارفان مسلمان یا برای پسرکان نوجوان [شاهد] بوده است و یا برای یک دلبر خیالی که هیچ پیوندی با زن و زنانگی ندارد، کدامیک از غزلیات عاشقانه مولوی بلخی که تو خود دلباخته او هستی، یا همین سنایی در سوز و گداز مهر به یک زن سروده شده اند؟ آنجا که مولوی می گوید:

گل سد برگ به پیش تو فروریخت ز خجلت

که گمان برد که او هم رخ رعنا تو دارد

روی سخنش با یک زن است یا با شمس تبریزی؟

استاد دکتر سیروس شمیسا در نوشتاری زیر نام: "شاهد بازی در ادبیات فارسی" به این پرسش پاسخ می دهد:

«... اساساً ادبیات غنایی ما ادبیات همجنس گرایی است. فقط در ادبیات معاصر است که در آن به طور گسترده بی با معشوق مونث سروکار داریم. عشق مرد به مرد در طول تاریخ از دیدگاههای مختلف با اسم ها و اصطلاحات مختلفی مطرح شده است: شاهد بازی، نظر بازی، جمال پرستی... به شخص مفعول: معشوق، شاهد، منظور، کودک، نو خط، ساده، ساده، ساده رُخ ... گفته اند این پدیده از یونان رواج یافته و ابتدا در اندیشه های فلسفی رسوخ کرده.. عشق مرد به مرد در فلسفه یونان عشقی جدا از تمایلات جنسی ست و جنبه عرفانی و ملکوتی دارد.. اگرچه در جامعه یونان نیز این عشق با روابط جنسی دیده می شده. عشقی که امروزه ما به نام عشق افلاطونی می شناسیم و شاید در فرهنگ عام به ندرت کسی بداند این عشق همان عشق مرد به مرد است.

در فلسفه عرفانی یونانی این عشق تمرینی برای عشق الهی ست زیرا فاقد هر گونه سودجویی و کامیابی ست... برعکس روابط با زن که بر پایه خواست انسانی بقا نسل است.. اما عشق مرد به مرد را باعث رشد و ترقی جامعه می دانستند و آنچه مستحسن است عشق به زیبا رویی عالم و فرهیخته است. معشوق حکم مربی را دارد.

فلسفه یونانیان در افکار کسانی چون ابن فارابی و ابن سینا منعکس شده و ابن سینا معشوق مرد را بدون روابط جنسی امری نکو می گمارد و روابط را تا آغوش کشیدن و بوسه مجاز می داند. در ادبیات فارسی ما هر دو جنبه این پدیده وجود دارد..

جالب است که شاهد بازی در فرهنگ هند وجود ندارد زیرا هندیان در فرهنگ خود مقام بسیار بالایی برای زن قائل هستند.

### معشوق لشکری یا لعبت سپاهی

در دوره غزنوی معشوق مذکر معمولاً ترکان لشکری هستند. ازین رو صفاتی چون عربده جویی، بی وفایی، جفا کاری، سست پیمانی، خونریزی و ظلم جزو مختصات معشوق شعر

فارسی می شود. مختصات جسمی ایشان چون چشم تنگ، کمر باریک، قد بلند، زلف برتافته است (توضیح آن که زلف وصف موی مذکر است و لفظ گیسو برای مونث به کار می رود) نگاه معشوق تیر و ابروی او کمان و زلفش کمند است... پس معشوق ادبیات ما عمدتاً نظامی هستند.

لشکر برفت و آن بت لشکرشکن برفت  
هرگز مباد کس گرفتار لشکری

کنیز و غلام جزو اموال ناطق محسوب می شد (در برابر صامت که زر و سیم است) و حق داشتند با اموال خود هر چه می خواهند انجام دهند. خرید و فروش برده به حدی رواج دارد که در فقه اسلامی هم احکامی دارد. در فقه هم در مورد مجامعت با کنیزان و فرزندان دار شدن از او و قانون ارث قوانین وجود دارد و هم در مورد مجامعت با غلامان.

معشوق بنده یا لعبت سرایی

نوعی دیگر معشوق مذکر معشوق بنده است. خرید و فروش برده و بنده امری متداول بود. در اینجا رابطه عاشق و معشوق رابطه ارباب رعیتی است. یکی از مضامین شعر فارسی این است که شاعر عاشق بنده فرد دیگری می شود.

"از قوانین فقهی ست جماع با غلام خود مباح و با غلام دیگری حرام است"

بهترین نوع معشوق ریدکان هستند. یعنی غلامان کم سن و سال که سبزه عذار ندارند. (ریش در نیاورده اند) کلمه ریدکان از رود به معنای پسر مشتق شده است.

فرخی در قصیده بی افسوس می خورد که معشوق او با آنکه پانزده سال بیش ندارد ریش در آورده.

آن سمن عارض من کرد بنا گوش سیاه  
دو شب تیره برآورد ز دو گوشه ماه

سالش از پانزده و شانزده نگذشته هنوز  
چون توان دیدن آن عارض چون سیم سیاه

روزگار آنچه توانست بر آن روی بکرد  
به ستم جایگه بوسه من کرد تباه

شب نخسبم ز غم و حسرت آن عارض و روز  
تا به شب زین غم و زین درد همی گویم آه

نظر بازی

معاشقه چشمی و ایما اشارات معشوق با نگاه... در دربار شاهان اگر کسی به غلام شاه نظر می انداخته به اصطلاح امروز به رگ غیرت شاه پر می خورده و گاه خون آن خائن جسور را می ریخته... یکی از مکان هایی که در آن با معشوق مذکر اتفاق ملاقات می افتد گرمابه است. در اشعار انوری ابدأ نباید عشق مرد به مرد را روحانی پنداشت:

پیراهن گل دریده شد بر تن گل  
شلوار تو پی نما چو پیراهن گل  
ای خرمن کون تو به از خرمن گل  
جایی که بود کون تو کون زن گل

### صوفیان امرد باز

آمرد بازی به وفور میان صوفیان رواج داشت و صوفیان مخالف عده قلیلی را تشکیل می دادند.. از جمله ابن عربی، شهاب الدین سهروردی، بهاءالدین ولد پدر مولانا، شمس تبریزی و مولانا

سعدی از شاعران شاهد باز است که به صراحت در جای جای اشعار خود از معشوق مذکر سخن گفته. سعدی در غزلیات خود نیز از شاهد بازی سخن گفته اما این غزلیات به حدی لطیف است که امروزه کسی گمان نمی کند که این معشوق مذکر است

یکی از عادات مذموم تجاوز به کودکان بوده است، عبید در جواب صوفی که گفته " از کودکان نابالغ به میان پای قانع شوید تا شفقت بجای آورده باشید " از آنجا که در قرآن مجید جزو مواعید بهشتی از غلمان سخن رفته است عبید به طنز می گوید: "از جماع نو خطن بهره تمام حاصل کنید که این نعمت در بهشت نیابید"

### دوره پهلوی

شاهد بازی در دوره پهلوی در ادبیات منعکس نشد و به دلیل رشد فرهنگی و حضور زن در جامعه از عادات و رسوم مردم رخت بر بست، تا آن که نوع فرنگی آن یعنی ازدواج مرد با مرد در ایران سر و سدا برانگیخت

### پایان بحث

زبان فارسی از معدود زبان هایی است که ضمیر مونث و مذکر در آن متمایز نیست به همین دلیل بسیاری از مخاطبان نمی دانند که اشعار لطیف و با سوز و گدازی را که می خوانند در مورد معشوق مرد است. کجا در جامعه بسته آن روزها زن عربده جو مست بوده و یا حق درشتی و عتاب با مرد را داشته.. یا نیمه شب از خانه می توانسته بیرون بیاید. یا می رقصید و در بزم ها شرکت می کند این وصف ها کجا و زن مظلوم ایرانی کجا. زن ها را تنها برای

تولید مثل می خواستند و با نحوی بسیار تحقیر آمیز با آنها رفتار می شده .. حتی مخاطب  
قرار دادن زن را دور از مردانگی می دانستند..  
زن مخواه و ترک زن کن کاندترین ایام بار  
زن نخواهد هیچ مردی تا بمیرد هوشیار  
گر امیر شهوتی، باری کنیزک خر به زر  
سرو قد و ماهروی و سیم ساق و گلغذار  
تا مراد تو بود با او، بزن بر سنگ سیم  
ورمزاج از او بدل گردد، بود زر عیار

دنباله سخن پیرایه:

زمان، زمان تازش است و خوب البته اسدی توسی(۴) هم حقی دارد و حیف است که  
دین خود را ادا نکند. پس او هم با دو دو تا کردن به این نتیجه می رسد که ارزش زن  
نصف ارزش مرد است. حالا از کجا به این کشف کشف رسیده ، الله اعلم .

( پیرایه نازنین از آیه قرآن! مگر بهره زن از مرده ریگ پدر نیم پسر نیست؟ مگر دیه  
زن نیم دیه مرد نیست؟ شگفتا که بانوان آزاده ی ما اینهمه از درد زن ستیزی رنج می برند  
ولی ریشه درد را که همان اسلام ناب محمدی است نمی شناسند و دُن کیشوت وار با سایه  
های آسیابهای بادی می رزمند...

ولی آقای اسدی توسی به این هم بسنده نمی کند و زنان را در شعر به درختی مانند می کند  
که اگرچه ظاهراً تر و تازه و سبزند، ولی در باطن میوه و بارشان زهر است و همه را  
زهرآگین می کنند و شما ای مردان الحذر الحذر از فریب و دستان آنان! و تازه آخر کار  
هم دست به دعا بر می دارد که خدایا نسل دختر و زن ور بیافتد و از خودش نمی پرسد که  
«اگر زن نبود، من کجا بودم؟» افاضات اسدی توسی را با هم زمزمه می کنیم که سکر آور  
است:

زن ار چه دلیر است و با زور دست  
همان نیم مرد است، هر چون که هست

هر آن کو نترسد ز دستان زن  
از او در جهان رای دانش مزن

ز دستان زن هر که نا ترسگار  
روان با خرد نیستش سازگار

زنان چون درخت اند، سبز آشکار  
ولیک از نهان زهر دارند بار

چنین گفت دانا که دختر مباد  
چو باشد به جز خاکش افسر مباد

به نزد پدر دختر ار چند دوست  
بتر دشمن و بهترین ننگ اوست

اکنون چشم مان را به جمال شعر خاقانی(۵) روشن می کنیم که نظر ایشان بیشتر از هر شاعر دیگری، زنان را به اوج اعلا پرواز می دهد! این شاعر در نهایت بغض و خشم هر چه ناسزا دارد، همه را نثار زنان نیکو سیرت می کند و خوب دیگر واضح است که تکلیف زنان بد چه خواهد بود. توجه فرمایید:

سنگ باران ابر لعنت باد  
بر زن نیک، تا به بد چه رسد  
از یکی زن رسد هزار بلا  
پس ببین تا ز ده و صد چه رسد!

در جای دیگر – که براستی خصلت انسانیت زیر سؤال می رود- تولد دختر را سرافکنندگی و مرگش را فرخندگی می داند:

سرفکنده شدم چو دختر زاد  
بر فلک سر فراختم چو برفت

بودم از عجز چون خر اندر گل  
بر جهان اسب تاختم چو برفت

اینک به دیدار امام محمد غزالی عارف قرن پنجم می رویم که به گفته خود چهل سال در دریای علوم دین غواصی کرده و به جایی رسیده، و بر سر چند و چون جهان و من و تویی ها زنجیر افشانده است، اما در کتاب معروف خود «نصیحه الملوک» فصلی را به خلق و خوی زن اختصاص داده و احادیث و اخبار و حکایات بسیار « اندر صفت زنان و خیر و شر ایشان» آورده و از آن جمله گفته است که:

« آبادانی جهان از زنان است و آبادانی بی تدبیر هرگز راست نیاید و گفته اند که شاوروهَن و خالفوهَن ... و به حقیقت هر چه به مردان رسد، از محنت و بلا و هلاک، همه از زنان رسد، و آخر از ایشان کم کس به مراد و کام دل رسد.»

در جای دیگر می گوید: « واجب است بر مردان، حق زنان و سر پوشیدگان خود نگاه داشتن، از روی ترحم و احسان و مدارا... از این روی واجب آید بر خداوندان خرد(یعنی مردان) که بر زنان رحیم باشند و بر ایشان ستم نکنند که زن در دست مرد، اسیر و بیچاره است و نیز واجب آید مردان را که با زنان مدارا کنند، زیرا به خرد ناقص اند و از جهت کم خردی ایشان است که هیچکس به تدبیر ایشان کار نکند و اگر به گفتار زنان کار کند، زیان کند.»

پیرایه جان، ریشه اینهمه دژ گویی و یاوه پردازی، قرآن- نهج الفصاحه و آموزه های علی ابن ابی طالب امام یکم شیعیان است، این بیچاره گناهی ندارد! چرا بُن را رها کرده و به شاخ و برگ چسبیده بی:

«...حضرت امیر المؤمنین وصیت فرمود به حضرت امام حسن (ع) که: زنهار مشورت با زنان مکن . زیرا رأی ایشان ضعیف و عزم ایشان سست است. و ایشان را پیوسته در پرده بدار و بیرون مفرست و تا اوانی چنان کن که به غیر تو مردی را نشناسند!»

فخرالدین اسعد گرگانی(۶)، منظومه سرای قرن ششم هم ... بله ...، او هم در « ویس و رامین» از زبان رامین نقل قول می کند که:

چه نیکو گفت موبد پیش هوشنگ  
زنان را از پیش از شرم و فرهنگ

زنان در آفرینش ناتمام اند  
ازیرا خویش کام و زشت نام اند

دو کیهان گم کنند از بهر یک کام  
چو کام آید، بجویند از خرد نام

و در جایی دیگر از بدخویی و بی وفایی زنان ناله ها سر می دهد و آنان را لایق مهرورزی و دلبستگی نمی داند و آخر کار هم مهر زنان را به دُم خر تشبیه می کند، چه می شود کرد شاید این شاعر عاشقانه پرداز، با آن احساس لطیف چیز بهتری را برای تشبیه کردن گیر نیاورده است:

هزاران خوی بد باشد در ایشان  
سزد گر دل نبندد کس بر ایشان

بود مهر زنان همچون دم خر  
نگردد آن ز پیمودن فزون تر

بابا افضل (۷) قدم را جور دیگر بر می دارد و ستیزه گری را در قالب نمادین هدیه می فرماید:

« عقل مر نفس را چون پدر است و طبع چون زن و مر نفس را دو جهت هست که به هر دو گراید. گاهی سوی عقل می گراید به مناسبتی که میان فرزند و پدر باشد و آن عقل طبیعی حقیقی است و گاهی سوی طبیعت همی جُنبد به آرزویی که میان مرد و جفتش باشد و این عقل عرضی زایل باشد. پس بیانیش ای نفس، که مرد چون با زن خالی ماند، زن بر چه صفت با وی بازی در گیرد و خندنده و چاپلوس شود و به سخن نرم و آهسته وی را بفریبد و ظاهر آنچه نماید، بدو به باطن آنچه از او پوشیده باشد، نماید (= آنچه ظاهراً به او نشان می دهد، با آنچه در باطن از او می پوشاند، مثل هم نیست) تا مرد را به بندگی خود به کار دارد و به هلاک جای ها در بَرَد. پس بنگر ای نفس که زن چگونه شهد با زهر کشنده به هم درآمیزد و ... الی آخر.

وی در پایان این بخش، کلمات گرانسنگ خود را با چند رباعی تزیین می نماید که به یک نمونه از آنها میهمان می شویم:

گر عمر عزیز، خوار خواهی، زن کن  
در دیده اگر غبار خواهی، زن کن

مانندۀ اشتران بُختی شب و روز  
در بینی اگر مهار خواهی، زن کن

عُبید زاکانی (۸) هم به بسیارها زنان را نواخته که فعلاً به یک رباعی که در آن زنان را بی هدف و ولگرد می شمارد، کفایت می کنیم:

ای دل بگزین گوشه بی از مُلک جهان  
زین شهر بدان شهر مرو سرگردان

همچون مردان موزه بکن، خیمه بسوز  
با چادر و موزه چند گردی سرگردان

اوحدی مراغه بی (۹) اصلاً کلاس درسی به رایگان برای مردان قرن هفتم و هشتم باز کرده و در آنجا به تعلیم و تعلّم آنان مشغول است و هر چه را که بلد نیستند، یادشان می

دهد. آقای اوحدی اصلاً دشمن شماره یک سواد آموزی زنان است و فرمایش می کند که زن قلم و دوات به چه کارش می آید؟ «کاغذ او کفن، دواتش گور». توجه بفرمایید:

زن چو خامی کند بجوشانش  
رخ بپوشد، کفن بپوشانش

زن بد را قلم به دست مده  
دست خود را قلم کنی، زان به

زان که شوهر شود سیه جامه،  
به که خاتون شود سیه نامه

چرخ زن را خدای کرد بجل  
قلم و لوح، گو به مرد بهل

زن چو خطاط شد بگیرد هم  
همچو بلقیس عرش را به قلم

کاغذ او کفن، دواتش گور  
بس کند گر کند به دانش زور

آنکه بی نامه، نام ها بد کرد  
نامه خوانی کند، چه خواهد کرد؟

دور دار از قلم لجاجت او  
تو قلم می زنی، چه حاجت او؟

او که «الحمد» را نکرد درست،  
«ویس و رامین»، چراش باید جست؟

پیرایه جان ریشه این سخن را نیز پیشکشت می کنم:

کاغذ او کفن، دواتش گور: قال رسول الله: لا تنزلوا النساء العرف ولا تعلموهن الكتابه  
وعلموهن المغزل وسورة النور.

برگردان فارسی: رسول الله گفت: زنان را در بالاخانه ها نشانید و نوشتن به آنها نیاموزید  
بلکه ریسندگی و سوره نور را به آنان بیاموزید.. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۷

طاق باید شد از چنان جفتی  
که همین خیز داند و خفتی

زن چو بیرون رود، بزنی سختش

خودنمایی کند، بکن رختش

قال رسول الله: النساء عى وعورة فاستروا العورات بالبيوت واستروا العى بالسكوت.

برگردان فارسی: رسول الله گفت: زنان عورت هستند و بیهوده گفتار، چون عورت هستند آنها را در خانه ها پنهانشان کنید و گفتار بیهوده آنها را با سکوت خود چاره کنید.

بحار الانوار، ج ۱۰۳، رویه ۲۵۲

ور کند سرکشی، هلاکش کن  
آب رخ می برد، به خاکش کن  
چون به فرمان زن کنی ده و گیر  
نام مردی مبر، به ننگ بمیر!  
پیش خود مستشار گردانش  
لیک کاری مکن به فرمائش

حضرت امیر المؤمنین وصیت فرمود به حضرت امام حسن (ع) که: زنهار مشورت با زنان مکن. زیرا رأی ایشان ضعیف و عزم ایشان سست است. و ایشان را پیوسته در پرده بدار و بیرون مفرست و تا اوانی چنان کن که به غیر تو مردی را نشناسند!

راز خود بر زن آشکار مکن  
خانه را بر زنان حصار مکن  
عشق داری، به زن مگوی که هست  
که ز دستان او نشاید رست

زن بد، کار خویش خواهد کرد  
پس ببندی، ز پیش خواهد کرد  
زن چو مار است زخم خود بزند  
بر سرش نیک زن، که بد بزند

جامی (۱۰) سراینده منظومه های زیبا و عاشقانه «هفت اورنگ» در هر اورنگی - جا به جا- زبان به زن ستیزی می گشاید، در مثنوی یوسف و زلیخا (اورنگ پنجم) در مورد مکر زنان ندا سر می دهد که:

ز کید زن دل مردان دو نیم است  
زنان را کیدهای بس عظیم است  
عزیزان را کند کید زنان خوار  
به کید زن بود دانا گرفتار  
ز مکر زن کسی عاجز مبادا  
زن مگاره خود هرگز مبادا

در اورنگ ششم «مثنوی لیلی و مجنون» شرح مبسوطی از خلقت بیهوده ی زن به دست خواننده می دهد:

زن کیست؟ فسون سحر و نیرنگ  
از راستی اش، نه بوی نه رنگ

زن صَعَوَه سرخ زرد بال است [صَعَوَه = پرنده کوچک]  
بودن به رضای زن محال است

گر بگذاری، شود هوا گرد  
ور بفشاری بمیرد از درد  
نخلی است، ولی ز موم بسته  
کز یک جنبش شود شکسته

نه از گل او مشام مشکین  
نی میوه او به کام شیرین  
بر وی همه شاخ و برگ بستند  
جز شاخ وفا کزو شکستند

در اورنگ دوم، مثنوی «سلامان و ابسال» باز هم باورمندی کژ و کوژ خود را در مورد زنان عنوان می کند و می گوید:

چاره نبود اهل شهوت را ز زن  
صحبت زن هست بیخ عمر کن

زن چه باشد؟ ناقصی در عقل و دین  
هیچ ناقص نیست در عالم چنین  
برآمده از آموزه های علی ابن ابی طالب

بر سر خوان عطای ذوالمنن

نیست کافر نعمتی بدتر ز زن  
گر دهی سد سال زن را سیم و زر  
پای در زر گیری او را تا به سر  
جامه از دیبای شُشتر دوزی اش  
خانه از زرین گلن افروزی اش  
لعل در آویزه گوشش کنی  
ثوب زرکش ستر شب پوشش کنی  
هم به وقت چاشت هم هنگام شام  
خوانش آرایی به گوناگون طعام  
چون شود تشنه ز جام گوهری  
آبش ار از چشمه کوثر دهی  
میوه چون خواهد ز تو همچون شهان،  
نار یزد آری و سیب اصفهان  
چون فتد از داوری در تاب و پیچ  
جمله اینها پیش او هیچ است هیچ  
گویدت که «ای جان گداز و عمر گاه  
هیچ چیز از تو ندیدم، هیچ گاه»  
گرچه باشد چهره اش لوح صفا  
خالی است آن لوح از حرف وفا  
در جهان از زن وفاداری که دید؟  
غیر مکاری و غداری که دید

جامی بسیار متقن و استوار بر این باور است که:  
زن از پهلوی چپ شد آفریده  
کس از چپ، راستی هرگز ندیده

خواجه رشید فضل الله همدانی (۱۱) که «ذکر عورات را روا نمی داند» در مکتوبی به  
پسرش خواجه جلال الدین - حاکم روم - اندرز می دهد که: «با زنان بسیار صحبت مکن  
که قربت ایشان مُخل وقار و آرامش و مقل اعتبار است.»

ناصر خسرو (۱۲) که چهل سال از عمرش را به لُهو و لعب گذرانده و از انجام هیچگونه فسق و فجوری کوتاهی نکرده و بعد از آن خواب نما شده و دست از کارهای بد و بیراه کشیده، و به منطقیان گراییده، در تولد دوباره خود اولین نطقش به زنان می تازد و آنها را نامحرم به اسرار می خواند:

مگو اسرار حال خویش با زن  
که یابی راز فاش از کوی و برزن

در جای دیگری زنان ناقصان عقل و دین می داند و به مردان سفارش می کند که آنها را مرده بیا نگارند و روش آنان را در پیش نگیرند. و انگار نه انگار که این مردگان تا چندی پیش مونس دل و آرام جان او بوده اند:

به گفتار زنان هرگز مکن کار  
زنان را تا توانی، مرده انگار  
زنان چون ناقصان عقل و دین اند،  
چرا مردان ره ایشان گزینند؟  
منه بر جان خود بار زر و زن  
قدم بر تارک این هر دو بر زن!

خواجه نظام الملک (۱۳) در کتاب خود سیاست نامه صفحه ۲۱۷ « اندر معنی اهل ستر و حرم و حد زیر دستان! » حکم می کند که: «زنان اهل سترند و کامل عقل نباشند! و غرض از ایشان گوهر نسل است که بر جای بماند و هر چه از ایشان اصیل تر، بهتر و شایسته تر و هر چه مستوره تر و پارسا تر، ستوده تر و دلپذیر تر.»

در صفحه ۲۲۱ همین کتاب به نقل قول از پیغمبر اسلام می گوید که: « با زنان تدبیر در کارها کنید، اما هر چه ایشان گویند چنین باید کرد، به خلاف آن کنید تا صواب آید چرا که در خبر این است: شاوروهن و خالفوهن. اگر ایشان تمام عقل بودند، پیغامبر علیه السلام نفرمودی خلاف رأی ایشان رفتن.»

پُر واضح است که خواجه مسعود قمی هم نباید از این قافله جا بماند، پس بدینگونه گل می کند:

زن در خور مهر و کین نباشد  
زن باشم اگر چنین نباشد  
ای وای کجا گشایم این درد  
کز زن طمع وفا کند مرد

زن رخنه گر یقین مرد است  
زن ناقص عقل و دین مرد است  
زن ریخت به خاک آب مردان  
گر مردی ازو عنان بگردان!

و سد البته که انوری (۱۵) هم باید در این میانه خودی نشان بدهد، پس قلم بر دست می گیرد و می نویسد:

زن چو میغ است و مرد چون ماه است [میغ = ابر]  
ماه را تیرگی ز میغ بود  
بدترین مرد اندر این عالم  
به بهینه زنان دریغ بود  
هر که او دل نهد به مهر زنان  
گردن او سزای تیغ بود

در جای دیگری با نهایت بی رحمی - انگار نه انگار که رگ و ریشه یی شاعرانه دارد و نامش به شعر ثبت شده - ادعا می کند که حتا زن خوب هم سزاوار این است که ببری و درون چاهش بیاندازی، آن هم کجا؟ جایی که فریاد رسی نباشد که از چاه درش بیاورد. زن بد که دیگر جای خود دارد لابد به زعم ایشان باید سد مرتبه در چاه انداخته شود و کسی نباشد که درش بیاورد و سد مرتبه بمیرد. زهی به این احساس لطیف شاعرانه:

گفت با خواجه یکی روز از این خوش مردی  
خُنک آن کس که زن خوب بمیرد او را  
زن چه را شاید؟ آن را که بری بر سر چاه  
در چه اندازی و کس نی که بگیرد او را!

حال خیال می کنید که شاعران جدید تر آیا از سر این طرز تفکر گذشته اند؟ لا والله! چرا که این اندیشه های پوسیده تا دوره معاصر هم کشیده شده و به صورتی دیگر هزینه این شعرهای پوشالی گشته است. مثلاً همین آقای سید اشرف گیلانی (نسیم شمال) (۱۶) درست است در شعری «دو زنه» بودن را ملامت می کند و مردان را سفارش می دهد که وفادار باشند و بیش از یک زن نگیرند و پیمان زناشویی اولین را ارج بگذارند و چه و چه ها ... و مثال های بی مزه یی هم می آورد، اما همه این سفارش ها نه برای حمایت از زن، بلکه برای راحتی و آرامش خیال مردان است، و می خواهد به آنها دشواری ها و مصائب این عمل را یادآور شود. توجه بفرمایید:

اگر چه فال بین گفته است در فال  
دو زن در طالعیت دیده ست رمال  
ولی امسال با این وضع و احوال  
ز یک زن بیشتر بردن خلاف است

به عهد دولت خاقان مغفور  
که می زد طعنه اقبالش به فغفور  
سه زن بگرفت یک رمال و شد کور  
ز یک زن بیشتر بردن خلاف است

شنیدستم به عهد شاه عباس  
سیاهی بود نامش حاجی الماس  
سه زن بگرفت، شد لطف سرش تاس  
ز یک زن بیشتر بردن خلاف است

دو زن در خانهات بی حرف و تشویش  
نمایند از سببیت وصله بر ریش  
ز تو دوری کند بیگانه و خویش  
ز یک زن بیشتر بردن خلاف است

زن اول به تو حرمت گذارد  
زن دوم دمار از تو بر آرد  
زن سوم به خاکت می سپارد  
ز یک زن بیشتر بردن خلاف است

این طرز تفکر به اینکه آدم شاعر معمولی باشد یا ملک الشعراء دخلی ندارد، چنانکه  
بهار(۱۷) هم که ملک الشعراى شاعران است، چیزی بیشتر از این نمی گوید که هیچ، بلکه  
چاشنی اش را زیادتیر هم می کند:

خانم آن نیست که جانانه و دلبر باشد  
خانم آن است که باب دل شوهر باشد

بهتر است از زن مه طلعت همسر آزار

زن زشتی که جگر گوشه شوهر باشد

زن یکی بیش مبر زان که بود فتنه و شر  
فتنه آن به که در اطراف تو کمتر باشد  
ملک الشعراء در جایی دیگر ادعا دارند که با زن که مثل پیاز تو در تو و معما گونه است و  
هنری بجز زادن ندارد، در حقیقت کارگاه انسان سازی است، وارد مشورت و صلاحدید کار  
خود مشو که پشیمان می شوی:

راست خواهی زنان معمای اند  
پیچ در پیچ و لای در لای اند  
زن بود چون پیاز تو در تو  
کس ندارد خبر ز باطن او  
خویش را سد قلم بزک کردن  
غایتش زادن است و پروردن  
در طبیعت، طبیعت ثانی است  
کارگاه نتاج انسانی است  
زن به معنا طبیعتی دگر است  
چون طبیعت عنود و کور و کر است  
هنرش جلب مایه و زاد است  
شغل او امتزاج و ایجاد است  
آورد صنعتی که ج ان دارد  
هر چه دارد، برای آن دارد  
ای که اصلاح کار زن خواهی  
بی سبب عمر خویشتن گاهی  
زن اگر جاهل است و گر داناست  
خودپسند است و خویشتن آراست

کاش یک نفر پیدا می شد که به این شاعر گرامی بگوید: خوب اگر یار زیبا روی شما، خود  
را نمی آراست و «زلفای قجری» را کوتاه نمی کرد، زیباترین غزل آن حضرت با گویش  
خراسانی چگونه نطفه می بست؟ (۱۸)

زلفای قجری (قجری ر) درهم و بشکسته مکن واز  
درهای سلامت ر به روم بسته مکن واز

دیگر از معاصران زن ستیز رهی معیری (۱۹) است که در زندگی هرگز زن نگرفت و خوب  
و بد زن را تجربه نکرد، اما چرا این گرنامه، زن را بد خو، تند مزاج، دل شکن، نا پارسا

و خلاصه هزار و یک فرقه بی می شمارد، معلوم مان نیست. مگر اینکه بگوییم برای اینکه او هم از دیگر شاعران عقب نیافتد، زار می زند، و می توان همه این ناله ها و گلایه ها را به حساب پیروی و تقلید گذاشت.

چند بیتی از قصیده طولانی « خلقت زن » رهی را هم با هم می خوانیم که حیف است نخوانیم و حظی نبریم:

الهی در کمند زن نیافتی  
و گر آفتی به روز من نیافتی  
میان پر بسته چون خونخواره دشمن  
دل آزاری به آزار دل من  
دلَم از خوی او دمساز درد است  
زن بدخو بلای جان مرد است  
زنان چون آتش اند از تندخویی  
زن و آتش ز یک جنس اند، گویی  
نه تنها نامراد آن دل شکن باد  
که نفرین خدا بر هر چه زن باد!

آری ... آری از این دست محبت ها و نوازش ها در ادبیات فارسی نه تنها از سوی شاعران و اندیشمندان درجه سه و چهار بلکه از سوی شاعران و متفکران درجه اول ادب فارسی از جمله سعدی و مولانا جلال الدین و... به زنان بسیار روا داشته شده که در حوصله این مجال اندک نیست. آنقدر زیاد است که شاید شما هم با خود بیاندیشید که ما زنان با این بضاعت اندک - در هتآکی- ، چگونه بایدمان آنها را جبران کرد!

پیرایه جان، و شما نازنین بانوان ایرانی که خواندن اینگونه جُستارهای زن ستیزانه مانند ناخن های تیز اهریمن روانتان را می خراشد، تا زمانی که شما بانوان خوب ایرانزمین که فروغ خانه و روستا و شهر و کشور ما هستید، سرچشمه این اندیشه های زن ستیزانه را شناسید و گناه را بگردن مردان هم میهن خود بیاندازید، و بجای ستیز با دشمنان راستین خود، در گرامیداشت آنها سفره در پی سفره بیاندازید، این در بر همین پاشنه خواهد چرخید، یگانه راه رهایی از این روزگار بدهنجان، شناخت بیخ و بُن این اندیشه های ویرانگر است که همان اسلام و قرآن و حدیث و شیعه گری و آموزه های شرم آور بیابانگردان بی فرهنگ است. نمی توان هم مسلمان بود و هم آزاده... نمی توان هم مسلمان بود و هم خواهان برابری زن و مرد در همه میدانهای زندگی... نمی توان هم مسلمان بود و هم ایرانی... اسلام و آزادگی، اسلام و مردمی گری، اسلام و ایران گرایی هرگز ایشان به یک جوی نمی رود!

من که خود سالها در سایه سار بانو پیرایه یغمایی بوده و از سرریز مهر و دانش او به فراوانی بهره گرفته ام بارها از او خواستم که در کنار آنهمه پژوهش های شبانه روزی (گاه تا هجده ساعت در روز) نگاهی هم به قرآن و دیگر نامه های بدآموز اسلامی بیاندازد تا ریشه اینهمه

تباهی را در میهن خود بشناسد، ولی پاسخ او همیشه این بود که کار ما مهر ورزیدن است نه کینه ورزیدن! انگاری نمی خواست گلبرگ روان و اندیشه هایش رنگ خراف و خون بگیرد، انگاری از نگاه کردن به توده گند و پلیدی می ترسید.

### پنمایه ها:

سیمای زن در فرهنگ ایران/جلال ستاری/نشر مرکز/ چاپ اول ۱۳۷۳/ تهران  
گفتمان بسیار آزاد و صریح / زن ستیزی در اشعار فارسی/ سایت اینترنتی  
ابوتراب خسروی/تصویر زن در آثار هوشنگ گلشیری/ باز تولید لکاته در ادبیات داستانی  
سایت اینترنتی مثبت من/رضا علیجانی/نگاهی گذرا به زن در بستر تاریخ

### پانویس:

- ۱ - شیخ محمود شبستری، شاعر و عارف مشهور قرن هشتم
- ۲ - نظامی گنجوی، بزرگترین داستان سرای منظومه های عاشقانه در قرن ششم.
- ۳ - سنایی شاعر بزرگ قرن شش و هم اوست که مثنوی عشق نامه را در ۱۰۰۰ بیت سروده است.
- ۴ - اسدی طوسی، شاعر قرن پنجم که حماسه سرا بوده است.
- ۵ - خاقانی شروانی بزرگترین قصیده پرداز قرن شش
- ۶ - فخرالدین اسعد گرگانی شاعر قرن ۵ و ۶ که بازمانده ی یک داستان کهن ایرانی «ویس و رامین» را به زیبایی به نظم کشیده است. این داستان، سرمشق نظامی برای پرداختن داستان « خسرو و شیرین» و نیز سرمشق خواجه کرمانی برای سرودن منظومه ی « سام نامه » شده است.
- ۷ -- «افضل الدین مَرَقی کاشانی(بابا افضل)» از حکما و ادبای قرن هفتم.
- ۸ - عبید زاکانی، شاعر طنزپرداز قرن هشتم.
- ۹ - اوحدی مراغی/مراغه ای(متخلص به صافی) شاعر قرن هفتم و هشتم
- ۱۰ - عبدالرحمان جامی، شاعر و منظومه پرداز قرن دهم.
- ۱۱ - خواجه رشید فضل الله همدانی مورخ قرن هفتم، صاحب کتاب مجمع التواریخ.
- ۱۲ - ناصر خسرو شاعر قرن پنجم که در چهل سالگی خوابی دید و بر اثر آن تغییر یافت و به راه منطقیان افتاد.
- ۱۳ - خواجه نظام الملک از شخصیت های مهم سیاسی- فرهنگی قرن پنجم هجری است. در طوس به دنیا آمد و سی سال از عمرش را به وزارت بود. و تجارب سال های وزارت را در کتابی به نام سیاست نامه گردآوری کرد.
- ۱۴ - قابوس نامه کتابی است در اخلاق، تالیف عنصرالمعالی قابوس دانشمند قرن پنجم. وی این کتاب را در ۴۴ فصل و خطاب به فرزند خود نوشته است.
- ۱۵ - انوری ابیوردی از شاعران قرن ششم هجری است که در ریاضی و نجوم هم دست داشت.

۱۶ - سید اشرف الدین گیلانی/نسیم شمال شاعر و نویسنده ی معاصر و سرپرست روزنامه ی فکاهی و پر خواننده ی « نسیم شمال».

۱۷ - محمد تقی بهار ملقب به ملک الشعراء: شاعر، نویسنده و سیاستمدار معاصر و مدیر روزنامه های بهار و نوبهار.

۱۸ - غزلی زیبا و عاشقانه به گویش خراسانی با این مضمون:

زلفای قجری ( قجری ر) در هم و بشکسته مکن واز (= باز)

درهای سلامت ر به روم بسته مکن واز

گر ما ر مخی (می خواهی) ها ، نمخی نه ، دو کیلمه ( دو کلمه )

این بار مو ر مثل همه بار خسته مکن واز

یار اینجیه (اینجاست) ، امشو مخن آواز موذن !

تا م (تو هم) خادم مسجد ، در گلدسته مکن واز

از زلف گُتا ( کوتاه ) ابروی پیوسته شو و روز

عمرم ر گُتا ، رنجم و پیوسته مکن واز

۱۹ - محمد حسن رهی معیری متخلص به رهی شاعر و ترانه پرداز معاصر

امروزه سازندگان اسلام راستین به تکاپو افتاده اند تا با برهان آوریهای دبنگانه سخنان امام یکم خود را پذیرفتنی سازند که زنان را ناقص العقل و ناقص البخت و ناقص الایمان نامیده است.

نوشته اند: منظور از نقصان عقل کاستی تعقل تجربی و اکتسابی است نه کمبود قوه ی عقل و این بدان خاطر است که زنان بخصوص در جامعه قدیم اعراب بیشتر در خانه بودند و کمتر در اجتماع حضور می یافتند و کمتر از مردان دارای تجربه بودند و اگر مردان هم در این شرایط قرار گیرند همین گونه می شوند.

بر این برهان بی مایه دستکم سه خرده می توان گرفت: نخست اینکه آیا این کمبود از قرآن و از نهج البلاغه مایه نمی گیرد که نمونه هایی از آنها را در این پژوهش آوردیم؟

دوم اینکه نقصان بخت و نقصان ایمان شان را با کدام برهان می توان خرد پذیر ساخت؟

سوم اینکه « گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری! اگر زنان عرب در ریگزار های گرم عربستان در هزار و چهارصد سال پیش « آدم » شمرده نمی شدند، چرا باید خواری آنها دامن آزاده زنان بالا بلند و والامنش ایرانی را بگیرد؟

گروه دیگری گفته اند:

در مردان کفه عقل و سنجش و در زنان کفه ی عشق و احساس سنگین تر است و سنگینی این کفه در زنان لازمه همسر بودن و مادر بودن آنان در نظام هستی است .

گوینده دبنگ این سخن می خواهد به ما بیاوراند که چون ( کفه مهرورزی در زنان سنگین تر است ) پس عقل و ایمان و بخت شان کمتر است! پس کار آنها بچه زایدن! و بچه ها را مانند خود بی مغز و بی خرد بار آوردن است!

سومی گفته است:

**ظرف هویت ذاتی زن و مرد با هم برابر است، اما خصوصیات ذاتی زن مانع از ظهور و بروز کل این قوه خدا دادی می شود...**

گوینده این سخن که خردش را در بازار دین باوری گم کرده، می خواهد به ما بگوید که خداوند تبارک و تعالی نیروی خرد و تعقل را در زنان آفرید اما پرده بی به کلفتی خرافات رویش کشید تا هرگز بدان دسترسی نداشته باشند.

سازندگان اسلام های راستین می خواهند کیکاووس خود را که در چنگ دیو سپید ( که این بار جامه سیاه آخوندی بتن کرده ) برهانند. ولی نکته اینجا است که نه اسلام آنها کیکاووس است و نه آنها راه و رسم رستمی دانند .



روز جهانی برخورد با خشونت بر زنان را گرامی داریم و به یاد داشته باشیم که زن بُن زندگی و کانون مهر خانواده است

**زن ایرانی پس از انقلاب مشروطه**

در نخستین نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی، زنان ایرانی از حق رأی بی بهره ماندند. در آن نظام نامه، زنان - خارج شدگان از دین اسلام (بایبان و بهاییان) - دیوانگان - تبعه خارجه - دزدان و قاتلین - گدایان و متکدیان - و جوانان زیر بیست سال در یک رده گذاشته شدند. آیت الله سید حسن مدرس در بخشی از سخنرانی خود گفت:

از اول عمرم تا بحال برایم بسیار مهالک در بر و بحر اتفاق افتاده و هیچ کدام به بدنم لرزه در نیامده بود!! آخر ما هر چه تامل می کنیم می بینیم خداوند قابلیت در زن ها قرار نداده ست که لیاقت انتخاب کردن را داشته باشند، اینها از آن زمره اند که عقول شان استعداد ندارد و در حقیقت تحت قیمومیت قرار دارند، چطور ممکن است به اینها حق انتخاب کردن داده شود؟!.

آیت الله حسن مدرس به نمایندگان مردم هشدار داد که: اعطاء حق رای به زنان به بی ثباتی سیاسی، فساد مذهبی و هرج و مرج اجتماعی خواهد انجامید...»

### واکنش خمینی در برابر حق رای زنان

در سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۲ زایشی) دولت ایران لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی را به مجلس شورای ملی واگذار کرد و آن پیشنهاد نامه از سوی نمایندگان مردم پذیرفته شد. برابر این پیشنهاد نامه برای نخستین بار به زنان ایرانی پروانه داده می شد که نمایندگانی از سوی خود بر گزینند و یا از سوی مردم به نمایندگی در مجلس شورای ملی برگزیده شوند. شیخ روح الله خمینی نخستین آخوند و افسرگرا بود که به ستیز با این پیشنهاد برخاست و گروهی از آخوند های دیگر را به همزوری و همراهی با خود فراخواند و پیشنهاد دولت را در دادن حق رای به زنها به چالش کشید. شاهنشاه آریامهر پیگیری این پیشنهاد را به اسدالله علم (نخست وزیر) سپرد. اسدالله علم در یک سخنرانی گفت: هرگونه ایستادگی در برابر این پیشنهاد، ایستادگی و افسرگرایانه در برابر پیشرفت زنان است که نیمی از مردم ایران اند...

با اینهمه خمینی از ستیز خود دست بر نداشت و در تلگرافی به پیشگاه اسدالله علم نخست وزیر

ایران نوشت:

در تعطیل طولانی مجلسین دیده می شود که دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع اقدس و مباین صریح قانون اساسی است...

ورود زنها به مجلسین و انجمنهای ایالتی و ولایتی و شهرداری مخالف قوانین محکم اسلام که تشخیص آن به نص قانون اساسی محول به علمای اعلام و مراجع فتوا است و برای دیگران حق دخالت نیست و فقهای اسلام و مراجع مسلمین به حرمت آن فتوا داده و می دهند. در این صورت حق رای دادن به زنها و انتخاب آنها در همه مراحل، مخالف نص اصل دوم از متمم قانون اساسی است و نیز قانون مجلس شورا...

و در تلگراف دیگری به پیشگاه شاهنشاه آریامهر نوشت:

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی.

پس از اهدای تحیت و دعا، به طوری که در روزنامه‌ها منتشر است، دولت در انجمنهای ایالتی و ولایتی، اسلام را در رای دهندگان و منتخبین شرط نکرده و به زنها حق رای داده است. و این امر موجب نگرانی علمای اعلام و سایر طبقات مسلمین است... وظیفه دینی همه ماست که بگوییم و بخواهیم که قانون شرکت زنان در انتخابات انجام نشود، اگر این قانون عملی بشود، دنبالش چیزهای دیگری است، و خواسته اکثریت مردم، شرط است! اکثر مردم این مملکت از این امر بیزارند...

و در یک سخنرانی در قم در میان گروه بزرگی از آخوندها و بازاریان گفت:  
اگر تمام دنیا يك طرفه بگویند: باید بشود، من یکی می گویم: نباید بشود... زنان نباید حق رای داشته باشند!

و در یک {اعلامیه مشترك} به همراه شمار بزرگی از بزرگ عمامه داران که پیرامون خود گرد آورده بود نوشت:

با این وضع رقت بار به جای آنکه دولت درصدد چاره برآید، سر خود و مردم را گرم می‌کند به امثال دخالت زنان در انتخابات، یا اعطای حق زنها، یا وارد نمودن نیمی از جمعیت ایران را در جامعه و نظایر این تعبیرات فریبنده، که جز بدبختی و فساد و فحشا چیز دیگری همراه ندارد. روحانیون با صراحت می گویند تصویب نامه اخیر دولت راجع به شرکت زنان در انتخابات از نظر شرع بی اعتبار و از نظر قانون اساسی لغو است...  
دستینه کنندگان:

مرتضی حسینی لنگرودی، احمد حسینی زنجانی، محمدحسین طباطبایی، محمد موسوی یزدی، محمدرضا موسوی گلپایگانی، سید کاظم شریعتمداری، روح الله خمینی، میرزا هاشم آملی و مرتضی حائری یزدی.

و در پیامی به ملت ایران نوشت:

دستگاه حاکمه ایران به احکام مقدسه اسلام تجاوز کرد، و به احکام مسلم قرآن قصد تجاوز دارد.

نوامیس مسلمین در شُرْفِ هتک است. و دستگاه جابره با تصویب نامه های خلاف شرع و قانون اساسی می خواهد زنهاى عقیف را ننگین و ملت ایران را سرافکنده کند، دستگاه جابره در نظر دارد تساوی حقوق زن و مرد را تصویب و اجرا کند. یعنی احکام ضروریه اسلام و قرآن کریم را زیر پا بگذارد، یعنی دخترهای هجده ساله را به نظام اجباری ببرد [سپاه دانش سپاه بهداشت] و به سربازخانه ها بکشد، یعنی با زور سرنیزه دخترهای جوان عقیف مسلمانان را به مراکز فحشا ببرد...

باز نوشت:

ای مسلمانان عالم! بدانید در جریان تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی علت مخالفت علمای اسلام قضیه شرکت زنان در انتخابات نبود، این قضیه ناچیزتر از آن بود که آن قیام

عمومی را به همراه داشته باشد. مسئله این بود که علما و روحانیون دیدند که دستگاه جبار می‌خواهد با کید شیطانی، اسلام را قلب کند و اوضاع را به عقب برگرداند... آنها در کنار شعار احترام به مقام حضرت صادق، از تساوی حقوق زن و مرد دم می‌زنند. تساوی حقوق زن و مرد یعنی قرآن را زیر پا گذاردن، یعنی مذهب جعفری را کنار زدن، یعنی قرآن را مهجور کردن و به جای آن کتاب‌های ضاله قرار دادن، و سایر کارهایی که نوامیس اسلام و مسلمین را به خطر تهدید می‌کند...

همان احسان می‌نویسد:

«... بطور کلی زن که موهبت زایش و پرورش انسان به او عطا گشته دقیقاً به جهت همین موقعیت مادری، دارای خصوصیات روانی و جسمانی و پایگاه اجتماعی ویژه‌ی است که در مجموع در جامعه مرد سالار بشری او را تاثیر پذیر - قابل نفوذ - محتاج - محروم - و عقب مانده از مسائل اجتماعی می‌کند. در نتیجه در عوض اینکه مادری به عنوان یک امتیاز طبیعی و یک مسئولیت و زحمت و رنج فوق العاده، برای زنان ایجاد حقوقی برتر و امتیازاتی بیشتر کند، آنان را از حقوق اولیه نیز محروم می‌سازد!!». زیرا در چشم مردان {اسلام زده} و آخوند مسلک، زن موجودی ضعیف و قابل نفوذ تلقی می‌شود. آخوندها از موقعیت خانوادگی و اجتماعی زنان ایرانی و از خصوصیات روانی و طبیعی آنان همواره به سود خود و برای رونق بخشیدن به کسب و کار و درآمد و تحکیم موقعیت اجتماعی خود بهره برده اند. زنان ایرانی که پس از حمله اعراب و جنگ‌ها و نابسامانیهای پی در پی ناشی از آن موقعیت و ماهیت قبلی خود را بکلی از دست داده و موجوداتی غمگین و نا امن شده بودند، خیلی زود وسیله دست آخوند‌ها و همه مردان آخوند ماب گشتند و سیر قهقرایی سریعی را پیمودند.

اگر بخواهیم سوء استفاده‌های آخوند‌ها را از زنها به ترتیب ردیف کنیم، باید اول به رقت قلب زنها به عنوان عامل توسعه روضه خوانی بپردازیم.

زن انسانی رقیق القلب است که احساسات خود را صادقانه ابراز می‌کند. گریستن زن‌ها به هنگام تأثرات روانی و آزارهای عاطفی یکی از زیباترین جلوه‌های احساسات انسانی است که از جانب مردان آخوند مسلک به عنوان نقطه ضعف روانی مورد بهره برداری قرار می‌گیرد.

زنها در حالی که در برابر تحمل درد، و همچنین رو در رویی با مسائل بسیار توانا تر از مردها هستند، لیکن به دلیل نازک دلی که صفتی مادرانه است در ابراز احساسات خود صریح - ساده و بی پروا و با گریستن در برابر دردهای روانی از یک سو به هم ریختن اعتدال حسی و دگرگونی عاطفی خود را بطور طبیعی نشان می‌دهند، و از سوی دیگر به تخلیه هیجانات و فشارهای روانی خود پرداخته و در واقع خود را در برابر تحمل مصائب قوی تر می‌سازند. ولی مردها با پنهان کردن بازتاب‌های روانی خود همواره موجودی پیچیده و غالباً بی تفاوت می‌نمایانند. در حالی که در برابر بروز مسائل خود را باخته! دچار اضطراب

های درونی گشته و روال زندگی خود را می بازند و به افسردگی های شدید و اعتیاد و عصیان ها دچار می گردند!.

جای تحقیقی اساسی در باره واکنش مردها و زنهای ایرانی مهاجر در برابر موقعیت و شرایط جدیدی که بر آنها تحمیل گشته (انقلاب اسلامی) خالی است. لیکن بر اساس نگرشی کلی در احوال آنان، مشاهده می شود که متأسفانه بیشتر مردهای ایرانی که پیش از این (پیش از انقلاب) در پناه عناوین و القاب و موقعیت های اجتماعی پر طمطراق که خودشان به خودشان داده بودند، تظاهرات و ادعاهای قدرت های شگرفی را می کردند و بعضی هاشان دنیا را زیر پای خود حقیر می شمردند! با ایجاد تحولات و فرود آمدن ضربات تاریخی اخیر و تغییر موقعیت، خود را باخته اند. در حالی که زنان ایرانی که در ماههای اول این تحول همه گریان بودند، بزودی به کشف کاربردها و استعدادها و ابعاد جدیدی از توانایی های خود پرداخته، در رابطه با محیط جدید به دنبال ایجاد بازارهایی برای آن توانایی ها کمر همت بستند و زندگی جدیدی را در شرایط جدید از سر گرفتند.

باری نازک دلی یا رقت قلب زنها می تواند و باید که به عنوان عوامل بازدارنده جنگ، انتقام جویی و نفرت به سود انسان بکار گرفته شود، لیکن آخوند ها با تحریک این احساسات به ایجاد و توسعه شبکه نفوذ خود پرداختند.

آنها که کسب و موقعیت خود را از روضه خوانی و نقل ماجراهای صحرای کربلا آغاز کردند، هنگامی که دریافتند که زن های ایرانی جنگ زده به شنیدن آن داستان ها دلبستگی دارند، زیرکانه همین دلبستگی و یا نیاز روانی به تخلیه هیجانی را منشاء نفوذ خود قرار دادند. زن های ستم دیده ایرانی بعد از حمله اعراب وقتی می شنیدند که بر سر امام حسین و خاندان او چه آمده، در واقع به نوعی تسکین روانی می رسیدند. با این استدلال که { اگر بر سر خاندان نبوت اینهمه بلا روا است، ما آدم های خوشبختی هستیم} . و آخوند ها که فی الواقع خودشان اگر عاملین و شاهدین آن فجایع نبودند، نمی توانستند به آن دقت و ظرافت گویا و تصویر گر آن ماجراها باشند. برای این که نفوذ بیشتری در روان زن ها و در نتیجه در خانواده های ایرانی پیدا کنند، هر روز قصه ای جدید و صحنه های رقت بار تر بر داستان کربلا افزودن تا جایی که امروز نمی توان به درستی دریافت که اصلاً و واقعاً قضیه از چه قرار و جنگ بر سر چه بوده است .

اصطلاح { روضه رفتیم دلمان وا شد} هنوز هم در بین زنان معتاد به روضه خوانی رایج است . این در واقع همان نیاز به تخلیه هیجانی و تسکین فشارهای روانی است که سبب ایجاد و رونق هنرهای دراماتیک در جهان می شود . همه کسانی که به تماشای یک تأثر یا فیلم متأثر کننده می روند نیز در جستجوی تسکین آلام خود هستند، مخصوصاً اگر مصائب و بلاهای ائمه اطهار باشد! . انسان مذهبی که تأثیر پذیرتر است، به این نتیجه می رسد که اگر مقربان درگاه الهی مستوجب آن همه بدبختی بوده اند ، پس مشکلات و بدبختی های انسان های عادی چیز مهمی نیست!.

آخوند مجلسی در کتاب (مجمع المعارف و مخزن العوارف!) بخشی را اختصاص داده است به ثواب گریه بر امام حسین که در آن می خوانیم :

حضرت صادق(ع) به زواره فرمود که هیچ دیده نزد خدا محبوب تر از دیده ای که بر حسین بگرید نیست و نه هیچ گریه از اشکی که بر آن حضرت پریزد. هر که بر او گریه کند به حضرت فاطمه خوبی کرده و حق ما اهل بیت را ادا نموده است. در قیامت هیچ بنده محشور نمی شود که دیده اش گریان نباشد مگر بنده ای که گریسته باشد بر جدم حسین که محشور خواهد شد با دیده های خندان و بشارت به او می رسد از جانب خدای رحمن و آثار سرور و خوشحالی از او ظاهر و خلائق همه در ترس و بیم باشند و گریه کنندگان بر حسن ایمن اند.

هما احسان – {زن از

نگاه آخوند} رویه های 29 تا 31

زن از نگاه مردان مسلمان

چادر و روی بند خوب نبود

زن چنان مستمند خوب نبود

جهل اسباب عافیت نشود

زن رو بسته تربیت نشود

کار زن برتر است از این اسباب

هست یکسان حجاب و رفع حجاب

ای که اصلاح کار زن خواهی

بی سبب عمر خویشتن گاهی

زن از اول چنین که بینی بود

هیچ تدبیر، چاره اش ننمود

گر قوانین ما همین باشد

ابدالدهر زن چنین باشد

زن به قید حواس خمس در است

زن نمودار ساده بشر است

زن کتاب طبیعت ساده است

زن ز دستور حکمت آزاده است

زن اگر جاهلست اگر داناست

خودپسند است و خویشتن آراست

کار او با جمال و زیباییست

هنر و پیشه اش خود آرایست

گر نخواهی که بستن بنماید

به سر تو که بیش بنماید

باید آزاد سازیش ز قفس

تا فرود آید از هوا و هوس

تو مپندار خوی منکر زن

رود از بیم دوزخ از سر زن  
زن به مردان دلیر باشد و چیر  
بر خدا نیز هست چیر و دلیر  
لابه و آه و اشک و زاری او  
هست هر جا سلاح کاری او  
کار با این سلاح برنده  
می کند با خدا و با بنده  
زن خدا را ز جنس نر داند  
در دلش لابه را اثر داند  
زن که با شوی خود وفا نکند  
از خدا نیز هم حیا نکند  
علم‌های خیالی و نقلی  
دوست دارد، نه فکری و عقلی  
زن دانا اگر بود مغرور  
شاید ار باشد از خیانت دور  
دگر آن زن که آزموده بود  
داستان‌ها بسی شنوده بود  
سوم آن زن که هست شوهر دوست  
شوهرش نیز دل سپرده اوست  
چون ازین بگذری به دست قضاست  
پند و اندرز و قیل و قال، هب است  
ملک الشعراء بهار

ای دل به صبر کوش که هر چیز بگذرد  
زین حبس هم مرنج که این نیز بگذرد  
فرهاد گو به تلخی غم صبر کن که زود  
شیرینی تعیش پرویز بگذرد  
دوران رادمردی و آزادگی گذشت  
وین دوره سیاه بلاخیز بگذرد  
مردانه پایدار بر احداث روزگار  
کاین روزگار زن صفت حیز بگذرد  
ما و تو نیستیم و به خاک مزار ما  
بسیار این نسیم فرح‌بیز بگذرد  
این است پند من که ز خوب و بد جهان  
نه غره شو، نه رنجه که هر چیز بگذرد

صبح نشاط خندد و آید «بهار» عیش  
وین شام شوم و عصر غم‌انگیز بگذرد  
ملک الشعراء بهار

در فرهنگ کوچه و بازار در سرزمین های اسلامی، مردان همیشه پیماندار- پایان نگر- بینشور - هنردوست- امیدوار - راز نگهدار - راستگو - راستکردار - سخنور - سخن سنج - و جوینده دانش اند!.

و زنان همواره: نادان- دبنگ - نابخرد - پیمان شکن - ناقص العقل-نازک دل- سُست رای- تنبل- جویای خور و خواب- فریبکار- ناراستکار - کژ فهم - ناتوان در همپرسیگی - ناتوان در انجام کارهای مهند - هم گوهر مار و کژدم - بد اختر و افشا کننده راز - سُست مایه - مادر بچه ها - عیال - گیسو دراز و کوتاه خرد و جز اینها دانسته شده است!.

این نگرش نابخردانه مردان مسلمان بر مادران و همسران و خواهران و دختران و دلبران خود، بی گمان برآمده از آیه های قرانی و گفتاوردهای اسلامی و گفته های پیامبر اسلام در نهج الفصاحه و سخنان علی در نهج البلاغه است که زنان را ناقص العقل و ناقص الابخت و ناقص الایمان می داند و پیروان خود را به زن ستیزی و ستم ورزی بر زن بر می انگیزد.

### زن ستیزی باید از بینش مردم پاک شود

این درست است که مردان ستایشگر، دلباخته و نوازشگر زنان هستند ولی بینش بیشتر آنها با بُن مایه های زن ستیزی آلوده شده است.

پیشرفت هر اجتماعی به رشد فرهنگی زنان آن اجتماع بستگی داشته و دارد. یعنی فرهنگ مردمی پیشرفت می کند که زنان در پرورش پدیده های اجتماعی با مردان هم اندیشی داشته باشند. به زبانی دیگر پیشرفت فرهنگی بدون هم اندیشی زنان بسیار آهسته و دشوار است. با این وجود مردان، که فرمانروایی را در جامعه از آن خود می دانسته اند، پیوسته از هم اندیشی و همیاری زنان در خانمان، شهر و کشور آرایبی پیش گیری کرده اند.

فرمانروایان سازندگان و پرورندگان احکام مذهب ها بوده اند و احکام دینی را بر این پندارها بنیاد گذارده اند. در جامعه های مذهبی اندیشه بانوان کمتر از مردان توان گسترش و پرواز پیدا می کند. مردمان بر اساس تصور خود، از آفرینش انسان، اجتماع خود را برپا کرده اند. از آنجا که در دین های ابراهیمی زن برای بهره مند شدن مرد خلق می شود این است که مردان با ایمان در مورد زنان به همانگونه رفتار می کنند که خالق آنها امر کرده است. در اسلام، الله، مردان را بر زنان سرور گماشته است.

### سورة النساء (آیه 34):

مردان به سروری بر زنان گماشته شده اند، آنها از دارایی خود خرج می کنند، الله به مردان بزرگی و نیرومندی داده است، این است که الله برخی را بر برخی برتری می دهد. زن باید فرمانبردار و راز دار او باشد. چنانچه نافرمانی کند او را بترسانید و سپس از او را از

خوابگاه دور کنید و پس آنگاه او را بزنید تا فرمانبرار شود، پس از آن چاره جویی نکنید که الله بالاتر و بزرگ است.

### سوره البقره (آیه ی 223):

زنان شما کشتزار شما هستند، پس وارد شوید بر آنها هر آنگاه که خواهید و با هر روشی که خواهید.

در اجتماع مسلمانان مردان بنده الله و زنان بنده مردان هستند. می بینیم که زنان به اراده الله پست تر از مردان خلق شده اند، به امر الله سرکوب می گردند، به حکم او هم مردان به آزار رسانی و دیده بانی زنان گماشته می شوند. در این روش مردان، که از سرشت خود نیازمند و دلباخته بانوان هستند و به گفتار هم آنها را ستایش می کنند، به ستیزه جویی با زنان برانگیخته می شوند. مردان با ایمان زنان را از آن خود می پندارند و بر آن هستند که آنها را به امر الله تربیت کنند. زنان به ناچار مردان را همیاری و پشتیبانی می کنند و به کردار با دوستانی که در درونشان تخم دشمنی با آنها کاشته شده است همبستر و همگام می شوند.

گام هایی که بانوان ایران در راه آزاد شدن اجتماع برمی دارند بسیار سنگین تر و دشوار تر از پیشرفت مردان در این راه است. زیرا از یک سو آنها با انبوه مردم در زیر فشار حکومت مردم ستیز گرفتارند و از سویی دیگر گرفتار بینش آلوده مردان اجتماع هستند. این گرفتاری بیشتر از فشار حکومت از پیشرفت فرهنگی زنان جلوگیری می کند.

در بینش زنان همان معیارهایی جای گرفته اند که مردان با آن معیارها جامعه مردسالاری را سازمان داده اند. یعنی دیدگاه زنان هم همسان دیدگاه مردان به معیارهای مردسالاری آلوده و نادرست است. از دیدگاهی که آلوده باشد نمی توان به روشنی، راستی و درستی را در پدیده های اجتماعی، بررسی کرد. این است که بانوان بیشتر خواسته های خود را با همان پوششی آشکار می کنند که در جامعه مردسالاری آموخته اند و کمتر به درون مایه خواسته های خود می پردازند. از آنجا که این پوشش ها با نیرنگ در جامعه مردسالاری پدیدار شده اند امکان آن وجود دارد که درون مایه های این خواسته ها، برای زنان، سودبخش نباشند.

در حکومت اسلامی میدان جنبش زنان بسیار تنگ تر از جولانگاه مردان جامعه است. از این روی زنان خواستار آن هستند که مرزهای آزادی آنها هم اندازه آزادی مردان باشد ولی مردان هم در این جامعه گرفتار ستم و رزان حکومت هستند. به نمونه ای اشاره می کنم: وکیلی که باید سرسپرده ولایت فقیه باشد، او پیش از هر چیز باید در بینش خود خرد انسان را انکار کند، چنین وکیلی چه زن باشد و چه مرد، بینش او تاریک و خرد او در ایمانش سوخته است. سخن از این است که مردم باید بتواند آزادانه، نیک و بد را شناسایی کند، کسانی را به نمایندگی برگزیند نه اینکه زنان باید اجازه داشته باشند، که به فرمان فقیه، مسلمانی را انتخاب کنند.

روندی که در مردسالاری به کار برده شده این بوده است که مردان خود را سرپرست زنان می‌پنداشتند و با همین پندار قانونهای مدنی در جامعهٔ مردسالاری ساختار پیدا کرده است. اجازه داشتن همکاری و همیاری بانوان در سازمانهای کشوری و کارکردن آنها در هسته های تولیدی نشان بازنگری در این پندار نادرست نیست. زنان پیش تاز تنها با پوستهٔ احکام و معیارهای زن ستیزی در برخورد نیستند بلکه بیشتر با بنیاد بینشی روبرو هستند که دیدگاه زنان را هم آلوده کرده است. بدون بازنگری در معیارهای مردسالاری و گسستن بندهای عقیده های کهنه امکان نوزایی و نوآفرینی ارزش های فرهنگی بسیار ناچیز است. با سخنی کوتاه: آنچه را که مردان در اجتماع ایران دارند یا می‌توانند داشته باشند نمونه های باشکوهی نیستند که بتوان آنها را در آرمان های بانوان جای داد.

برای روشن شدن گفتار به نمونه ای اشاره می‌کنم. آزادی در روند آمیزش زن با مرد تنها به احکام اسلامی یا قانون های اجتماعی بستگی ندارد بلکه بیشتر به سامان یا به آشفتگی بینش مردان و زنان اجتماع پیوند دارد و این پیوندها را نمی‌توان دید یا سنجید. آمیزش زن با مرد می‌بایست از ویژگیان و خودمانی های انسان باشند که در سرشت او نهفته شده اند و میلیون ها سال پیش از اسلام بدون " نکاح " انجام می‌شده است و هزاران سال هم مردمان با فرهنگ این زیبایی و شادی را ستایش می‌کرده اند. ولی در اجتماع دینداران این پیوند نسبت به عقیدهٔ انبوه مردم با آلودگی های گوناگون ارزش گذاری می‌شود. در اجتماع ایران، که بینش مردم با معیار اسلامی آلوده است نمی‌توان این ارزش ها را به آسانی شناسایی کرد. در عقد " نکاح " زن را، با مبلغی معلوم و مدتی معلوم، به تصرف مردی واگذار می‌کنند. این پیمان را آخوندی به عربی می‌خواند و بیشترین روشنفکران هم از این ننگ شرمسار نمی‌شوند چون هنوز هم در نهانخانهٔ ذهن آنها آمیزش زن و مرد یک سوداگری است. از همین دیدگاه مرد با سرفرازی در تصرف زنی پیروز می‌شود و زن به تصرف شدن خود تن می‌سپارد. بنا براین از ماهیت زن ستیزی در پیمان " نکاح " تنها با روشن اندیشی بانوانی یا نواندیشی دخترانی آزاده کاسته نمی‌شود بلکه ستم ورزی در این کردار باید در بینش انبوه مردم شناسایی و از دیدگاه آنها پاک شود. دختری که یار خود را آزادانه برمی‌گزیند و برآنست که شادی خود را در آمیزش با او بیافریند. او باید نخست این حق را که مردم به ستم از او بریده اند باز پس بگیرد. او آنگاه به این راستی می‌رسد که انبوه مردم این حق را، که با او زاده شده است، گرامی بدارند. آزادی و آزاد بودن زنان، در پیوند آنها با مردان، زمانی بارآور می‌شود که ارزش های این آزادی در بینش همگان جای گرفته باشد.

به هر روی مبارزه بانوان در راه پاره کردن بندهای بردگی به آنها و به مردان می‌آموزد که جامعهٔ ایران به آن نوزایی و بازسازی فرهنگی نیاز دارد که از اندیشه ای آزاد مردم تراوش کرده باشد. این نوزایی و بازسازی بدون رها ساختن اندیشهٔ روشنفکران از زندان عقیده های پسمانده کمتر امکان پذیر است.

حکومت اسلامی در ایران از بینش مردم ایران سرشته نشده است، او تنها برای پایداری اسلام در تلاش است، او ایران و مردم ایران را برای پرورش و گسترش این شریعت کهنه به گروگان گرفته است. حکومت اسلامی هر گامی را که بگذارد برای نگهداری اسلام است، او

از هیچ گونه فریب و دروغی روی گردان نیست که بتواند از مرگ این شریعت جلوگیری کند، او نه تنها ایران و مردم ایران را در این راه خرج می کند بلکه آماده است که سیمای الله و شریعت او را ببوشاند تا مردم را در مهار اسلام نگهدارد. ستمکاری و مردم ستیزی که در حکومت اسلامی نمایان است سیمای الله و شریعت اسلام را آشکار می کند. این است که آزادگان به ویژه بانوان آزاده از دیدن این زشتی ها بیزارند.

خواسته هایی که از درون بانوان پیشرو تراوش می کنند، خواه ناخواه، بر ضد اوامر الله و احکام شریعت هستند. از این روی خشم و ستمکاری حکومت اسلامی هم، در برابر جنبش های آزادیخواهی زنان، سخت تر و سنگین تر از کرداری است که او در برابر جنبش های همگانی انجام می دهد.

هر گامی که آزاداندیشان پیروزمندانه در برابر حکومت اسلامی به پیش می گذارند از فشار چنگالی می کاهد که به دست این حکومت بر گلوی مردم فرو می رود. البته آزاد شدن ایران و ایرانی، از زیر ستم این خشم آوران، تنها شکست حکومت اسلامی در ایران به شمار می آید. اگر در ایران شمشیر شریعت از دست والیان حکومت اسلامی گرفته شود آنها ایران را از دست می دهند، نه اسلام را، چون با زهری را که در زمینه فکر مردمان کاشته اند اسلام در ذهن مردم جریان خواهند داشت.

ولی برآیند پیروزی های زنان، برای والیان خلافت الله، بسیار ترسناک و کشنده است زیرا هر گامی که زنان را به پیروزی نزدیک کند گامی است که اسلام را به گریز وادار می کند. با آزادی زنان نمی توان سیمای شریعت و احکام را بزک و از رهایی مردم از احکام شریعت جلوگیری کرد. پیروزمندی زنان، ناتوانی الله و ناپختگی اوامر او را به نمایش می گذارد، همه دروغ ها و نیرنگ های والیان خلافت و سازندگان اسلامهای راستین را رسوا می کند، پوسیدگی نهادهای زن ستیزی را بر همگان آشکار می سازد. برای حکومت اسلامی بهتر و آسان تر است که بارها در برابر مردان شکست بخورد تا یکبار در برابر خواسته های زنان سر فرود آورد.

درست است که رای زنان مسلمانی، که به فرمان ولایت فقیه برای بیعت فراخوانده می شوند، ارزش شمردن ندارند ولی همین کردار هم نشان می دهد که احکام شریعت تا آن اندازه کهنه شده اند که حتی زنان مسلمان هم بر ضد آنها برخاسته اند. کسانی که هزار و چهارصد سال با سخنان رسول الله زنان را به کناره گیری از جامعه مجبور کرده اند باید سخنان الله و رسول او را به دروغ تعبیر و تفسیر کنند تا فرسودگی شریعت را بر همگان ببوشانند.

نکته دیگری که باید اشاره کنم، مبارزه ای که بر ضد پسماندگی عقیده ها و پندارهای جامعه ی مردسالاری باشد بر ضد مردان آن جامعه نیست چون پیروزی بانوان با آرمان های روشن اندیشان و آزادی خواهان همسو و هماهنگ است. اگرچه برخی از روشنفکران ایران این هم سویی و هماهنگی را نمی پذیرند. زیرا آنها ناآگاهانه خود را برتر و داناتر از زنان می پندارند و براین پندار می خواهند، به زنان آزادی را، که خود آن را نمی شناسند، ببخشند. اینگونه روشنفکران گمان می کنند، تنها آنها هستند، که می توانند مرزهای آزادی زنان را در جامعه

نشان دهند. معنای این پندار این است: می توان زنان را با مردان برابر نامید ولی این برابری را باید آن مردان، که داناتر هستند، تعریف کنند.

آزادی زنان، بدون بررسی بُن مایه های زن ستیزی که در بینش مردم نهفته شده، آرمانی است باشکوه که همیشه در سراب پندار خواهد ماند. در اجتماعی که زنان همگام با مردان نباشند از نیروی پیشرفت اجتماع کاسته می شود چون مردان باید زنان به همراه خود بکشند. چگونه کسی می تواند برای رسیدن به آزادی پیکار کند و هم زمان آزادی را از یاران و بستگان خودش جدا سازد.

هر آنگاه که، در اندیشه انبوه مردم، بانوان برابر و همتای مردان بشوند، نیازی به سنجش ارزش زن با مرد نیست، در آن زمان زنان در بینش مردم آزاد خواهند بود حتا اگر همه مردم در گروگان والیان اسلام باشند.

زندگی در کشوری آزاد نشان آزاد بودن انسان از عقیده خود نیست. چه بسا زنان و مردانی که به نازندگی، در دل کشورهای آزاد، زنده اند ولی آنچنان در زندان عقیده خود گرفتارند که آزادی و آزادگان از آنها شرمسار می شوند. «**مردو آناهد**»

## زن در اوستا و استوره های ایرانی

پیش از رفتن به سراغ گرامی نامه اوستا و دیگر بُن مایه های کهن ایرانی برای شناخت جایگاه والای زن در فرهنگ ایرانشهری، نخست بایسته است که نگاهی به هستی شناسی ایرانی داشته باشیم و سپس بکوشیم تا آرش واژه هایی مانند «زن» - «بانو» - و «کدبانو» در زبان پارسی را در یابیم.

در هستی شناسی ایرانی هر پدیده یی را می توان با آنچه که در برابر خود دارد شناخت، مانند: سرما و گرما... بلندی و پستی... چپ و راست... فراز و فرود... سختی و نرمی... نیک و بد... شایست و ناشایست... دوستی و دشمنی - مهر و کین... مرگ و زندگی... کشش و رانش... کمی و فزونی... بست و گسست... شب و روز... تاریکی و روشنایی... کوتاهی و بلندی... نازندگی... هستی و نیستی... و جز اینها...

هیچ پدیده یی را نمی توان بدون پدیده وارون آن شناخت، برای نمونه اگر چپ را از میان برداریم، راست را هم بخودی خود از میان برداشته ایم! گرما را زمانی می شناسیم که سرما را شناخته باشیم... نیروی کشش بدون نیروی رانش شناخته نمی شود... و همین گونه اند همه دیگر پدیده های هستی.

دانشوران باختری این «دو بُن» را «دوآلیسم» گفتند و پنداشتند که زرتشت به دو گوهر هستی بخش «اهورا و اهریمن» باور داشته است، ولی دانشوران ایرانی می دانند که زرتشت از دو نهاد نیک و بد یا «سپنتا مینو» و «انگره مینو» سخن گفته است نه از اهورا و اهریمن!.

سپنتا مینو از سوی پیشینه اوستا شناسان به: خرد پاک - منش ستودنی - اندیشه نیک... و  
جز اینها برگردان شده، ولی گروهی دیگر از زرتشت شناسان آن را «نیروی فزاینده»، و  
همستار آن را که انگره مینوست «نیروی کاهنده» گفته اند.

اینک سخن می دارم ،  
برای شما ای خواستاران،  
و برای شما ای دانایان،  
از دو نهاده بزرگ .

و می ستایم ،  
اهورا و اندیشه نیک را،  
و دانش نیک و آیین راستی را ،  
تا فروغ و روشنایی را دریابید،  
و به رسایی و شادمانی رسید.

پس،  
بهترین گفته ها را به گوش بشنوید،  
و با اندیشه روشن بنگرید،  
و هر یک از شما برای خویشتن،  
یکی از این دو راه را بر گزینید،  
و پیش از رویداد بزرگ،  
هر یک بدرستی آگاه شوید،  
و این آیین را بیاموزید و بگسترانید.

اینک،  
آن دو مینوی همزاد که در آغاز،  
در اندیشه و انگار پدیدار شدند،  
یکی نیکی را می نماید و آن دیگری بدی را،  
و از این دو

دانا راستی و درستی را بر می گزیند نه نادان! (بندهایی از سرود سی ام)

به روشنی دیده می شود که سخن از دو نهاده نیک و بد در میان است نه اهورا اهریمن! و  
این دو پدیده نیک و بد تنها در اندیشه و گفتار و کردار آدمی دیده می شوند نه در جهان هستی!  
از این رو است که در دنباله همان سرود می گوید:

و آنگاه،  
که در آغاز،

آن دو مینو به هم رسیدند،  
زندگی و نا زندگی را پدید آوردند.  
و تا پایان هستی چنین باشد که،  
بدترین منش ها از آن پیروان دروغ،  
و بهترین منش ها از آن پیروان راستی خواهد بود.

از این دو مینو،  
پیرو دروغ بدترین کردارها را بر می گزیند،  
و آنکه پاک ترین اندیشه ها را دارد،  
و آراسته به فروغ پایدار است،  
و آن که با باور استوار و کردار درست،  
مزدا اهورا را خشنود می سازد، راستی را...

از آن دو،  
کژ اندیشان راستی را بر نمی گزینند،  
زیرا هنگامی که دو داند،  
فریب بر آنها فراز آید،  
و از این رو،  
به بدترین اندیشه ها می گرایند،  
و به سوی خشم می شتابند،  
و زندگی مردمان را به تباهی می کشانند

همه جا سخن از «دو مینوی نیک و بد» «در اندیشه و گفتار و کردار آدمی» در میان است،  
دیگر پدیده های نا همسوی هستی بخودی خود نه خوب اند و نه بد!  
برای نمونه: زمین لرزه ها و دریا لرزه ها و آتش فشان ها و تندبادها و ماه گرفتگی ها و  
آفتاب گرفتگی ها و سرما و گرما و یخبندان و بادهای خاک بر افشان و دیگر پدیده های  
سپهری تنها در پیوند با آدمی «بد» و «آسیب رسان» دانسته می شوند! در برون از همبودگاه  
مردمان تنها بخشی از پدیده های هستی اند که در پی کنش و واکنش اندام های گوناگون هستی  
پدیدار می شوند.

در گستره این هستی شناسی بود که نیاکان فرمند ما، دو جنس ناهمگون آدمی را «دو بُن»  
(زندگی و مرگ) دانستند، آنکه را که «زاینده» بود بیخ و بُن زندگی شمردند و نامش را  
«زن» گذاشتند... و آن دیگری را بُن مرگ دانستند و نامش را «مرد» گذاشتند.

پاژنام مُرد همان است که در واژه های مُردُم یا مرثُم به چم: مردنی ها، و در واژه  
اُمرداد در به چم نامیرنده دیده می شوند. واک «ا» نشان یا سدای نایی است مانند: بی - بدون  
- نا... و مُرداد همان «مردنی» است که با مُرد و مرثُم و مردمان هم ریشه است، همکرد  
این دو بهر می شود: «اُمرداد» که آرش آن: نامیرنده - نامیرا - جاودان زنده و همیشه

پایدار است. این دو نا جنس همستار «زن و مرد» هنگامی که بهم می رسند پویش نا ایستای هستی را در پی می آورند.

در هستی شناسی ایرانی زن ساخته شده از دنده مرد نیست! باشندده بی است جدا سر- افزونگر - زندگی بخش - شادی آفرین- گرانیگاه آرزوها و آرمانشهر والای مرد! از همین رو او را بانو و کدبانو نام دادند...

بانو در زبانهای کهن ایرانی آرش های گوناگون داشته است. بهر نخست این واژه «بان» به چم: بالا - بلندا... و همان است که در واژه «پانه» که نام شهری است در میان کوههای: آربابا - کوه بانوس- کوه دوزین - کوه جنیره - و کوه گه لی خان در کردستان ایران جا گرفته و به پاس آنهمه بلندا «بان» نام گرفته است... گاه پساوند است و در واژه های: نگهبان - پاسبان - دریابان... و جز اینها دیده می شود و آرش نگهدارندگی است.

بانو در زبان اوستایی به چم فروغ و روشنایی است، از آنجا که واک [ن] در برخی از واژه ها جای خود را به [م] می دهد، [بان] نیز جای خود را به [بام] سپرده و واژه زیبای بامداد را ساخته است...

پاژ نام «کدبانو» که امروزه به نادرست تنها برای زنان خانه دار بکار می بریم: روشنی بخش خانه و روستا و شهر و کشور است و کاری به خانه داری ندارد! دوشیزه دانش آموز- دختر دانشجو- زنانی که استاد دانشگاه - کارمند - خلبان - دریابان - پلیس - پرستار - پزشک - هنرمند - آتش نشان و یا در هر کار دیگری که هستند بیاس زن بودنشان کدبانو هستند، اگرچه در کار خانه داری دست به سیاه و سپید نمی زنند! زنانگی آنهاست که خانه و خانمان و روستا و شهر و کشور را پر از شور زندگی می کند، نه خانه داری شان! همین جا گفتنی است که پاژ نام خانم به هیچ روی برازنده بانوان آزاده ایرانی نیست، این واژه برآمده از زبان مغولی است و در فرهنگ کوچه و بازار بار خوشی ندارد!

### زن در استوره های ایرانی

گیومرت برای نبرد با اهریمن آفریده شد ولی در این آوردگاه نیک و بد از پای درآمد و همانگونه که از نامش پیداست مُرد، تا این گامه هنوز نه از مرد نشانی در میان هست و نه از زن، گیومرت بتنهایی نه سرشت زنانه دارد و نه سرشت مردانه، پس از اینکه جان به جان آفرین سپرد، از پیکر او هشت گونه توپال یا فلز مانند زر و سیم و آهن و روی و آرزیز یا قلع و سرب و آبگینه و الماس و نخستین تخم مردمان پدید آمدند، آن تخمه مردمان چهل سال در درون خاک و در زیر تابش آفتاب بماند، از هرگونه آلودگی پالوده گشت و از آن تخمه یک گیاه بزرگ دو شاخه بنام ریواس روید. پس از چندی، نخستین زن و مرد از میان این دو شاخه پدید آمدند، یکی به دیگری پیوسته، هم بالا و همدیس و هم ریخت... میان ایشان روان برآمد به «هم بالای»، ایشان چنان بودند که پیدا نبود که کدام نر و کدام ماده است، پس از گیاه پیکری به مردم پیکری گشتند و روان به مینویی اندر ایشان شد. (اساتیر

ایران - بکوشش مهرداد بهار - رویه 127)

نکته شایان ژرف نگری در این فراز آن است که هر دو را «مردم»- «هم بالا»- «همدیس [=هم ریخت] و «هم گونه» گزارش می کند.

ایرانیان می بایست این دو «همدیس» و «هم بالا» و «هم گونه» را با دو نام از هم جدا می کردند، آن را که زاینده بود (بُن زندگی) شناختند و «زن» نام دادند، آن دیگری را (بن مُردن) گفتند و «مرد» نام دادند، این همان است که در واژه های مردم، گیومرت، اُمرداد هم دیده می شود و در همه جا به چم مردن و مردنی است. در این هستی شناسی، زن نه تنها ساخته شده از دنده مرد نیست بلکه زندگی بخش مرد است.

واژه دیگری که ایرانیان برای این جنس از آدمی ساختند «بانو» بود. این واژه در پی یورش تازیان بیابانگرد مسلمان به ایران آسیب فراوان دید، از آنجا که مسلمانان نمی توانستند «زن» را در چنین پایگاهی ببینند، و از سویی نمی توانستند واژه «بانو» را از زبان پارسی بردارند، آن را از چم خود تهی کردند، سرانجام «خانم» جای «بانو» را گرفت و «کدبانو» ویژه زنان شوهر دار و بچه دار و خانه دار شد. «بانو» یک واژه اوستایی و به چم «پرتو»، «فروغ» و «روشنایی» و «کدبانو» می شود «فروغ خانه»، روشنی بخش خانه و می دانیم که «کد» تنها خانه نیست، روستا و شهر و کشور هم «کد» گفته می شوند، پس «کدبانو» می شود «روشنی بخش خانه و روستا و شهر و کشور»، می شود فروغ شادی بخشی که خانه و روستا و شهر کشور را روشنایی می بخشد.

### زن در گرامی نامه اوستا

در نامه دینی ایرانیان، اهورا مزدا با پرتوهای هفتگانه که «آمشاسپندان» نام دارند شناخته می شود. سه تا از این پرتوهای خداوندی سرشت زنانه، و سه تای دیگر سرشت مردانه دارند، و هفتمی، خود هُرمزد یا گوهر هستی بخش است.

«آمشاسپند بانوان»، نماد مادر خدایی اهوره مزدا و نام هایشان چنین است:

**اسفند:** در اوستا «سپنت آرمیتی»، در پهلوی «سپندارمت»، و در پارسی سپندارمذ یا اسفندارمذ. پاره نخست این واژه «سپنت» به چم ورجاوند، و پاره دوم «آرمیتی» یا «آرمیتی» و چم آن را (نیک اندیشی)، از (خود گذشتگی)، (بردباری)، (سازگاری)، (فروتنی)، و در پهلوی «خرد رسا» نوشته اند. در سرودهای اشو زرتشت ورجاوند که گات ها گفته می شوند، بیشتر پاره دوم آن «آرمیتی» آمده که یکی از فروزه های مزدا اهوراست. این آمشاسپند بانو در جهان میثو نماد دوستداری، بردباری، و فروتنی اهوره مزدا، و در جهان آستومند، نگاهبان زمین، و پاکی و خرمی و سرسبزی آن است. او دختر اهوره مزداست و ایزد بانوان «اردویسور آناهیتا» و «دین» و «اشی» از همکاران او هستند.

**خرداد:** در اوستا «هئوروتات»، در پهلوی «خُردات» یا «هُرداد» به چم: رسایی - والایی - برازندگی - پرستاری و نگهبانی است. در گات ها یکی از فروزه های مزدا اهوره، و در

اوستای نو، نام یکی از امشاسپند بانوان، و نماد رسایی و والایی دادار آفریدگار است. نام این امشاسپند بانو همواره با نام امشاسپند بانو اُمرداد می آید. نگاهبانی آب در جهان اَستومند خویشکاری بزرگ اوست. چهارمین یَشت از یَشت های بیست و یک گانه اوستا ویژه ستایش و نیایش خرداد و سومین ماه سال و ششمین روز ماه به نام اوست.

**اُمرداد:** در اوستا «اُمَرِه تات»، در پهلوی «اُمرداد» یا «اُمردات» و در پارسی «اُمرداد» به چم جاودانگی و بی مرگی است. در گاهان یکی از فروزه های مزدا اهوراست، نام وی همواره با نام امشاسپند بانو خرداد می آید. اُمرداد در جهان مینو نماینده پایداری و جاودانگی گوهر هستی بخش خدا، و در گیتی نگاهبانی گیاهان و خوردنی ها بدست اوست. سه امشاسپند دیگر: بهمن، اردیبهشت، و شهریور سرشت و گوهر مردانه دارند.

پس از این امشاسپند بانوان ورجاوند، با ایزد بانوان بلندپایه در هستی شناسی ایرانی آشنا می شویم، یکی از بلندپایه ترین ایزد بانوان، اردویسور اناهیتا ایزد بانوی آبهاست که خود به پُری و سرشاری همه آبهای روی زمین است. این ایزد بانوی بلند پایگاه، همواره در پیکر بانویی زیبا رخسار، بالا بلند و خوش پیکر، با پستان هایی برجسته و بازوانی بلورین نماینده می شود. در کرده یکم از آبان یشت برگردان دکتر جلیل دوستخواه می خوانیم:

اَهوره مزدا به سپیتمان زَرَتُشت گفت:

ای سپیتمان زَرَتُشت!

«اَرَدویسور اناهیتا» را که در همه جا دامن گسترده، درمان بخش، دیو ستیز و اهورایی کیش است به خواست من بستای.

اوست که در جهان اَستومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است.

اوست اَشَوَنی که جان افزایش و گله و رَمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد.

اوست اَشَوَنی که فزاینده گیتی است.

اوست که تخمه همه مردان را پاک کند و زهدان همه زنان را برای زایش از آرایش بیالاید.

اوست که زایمان زنان را آسانی بخشد و زنان باردار را به هنگامی که بایسته است شیر در پستان آورد.

اوست برومندی که در همه جا بلند آوازه است.

اوست که در بسیاری فرهمندی همچند همه آبهای روی زمین است.

اوست زورمندی که از کوه هُکر به دریای فَرّاخ گرت ریزد.

ای زَرَتُشت

اَرَدویسور اناهیتا از سوی آفریدگار مزدا بر می خیزد. بازوان زیبا و سپیدش که

به زیورهای با شکوه دیدنی آراسته است – به ستبری کتفِ اسبی است.

اوست که با چهار اسب بزرگ سپید - یک رنگ و یک نژاد- بر دشمنی همه دشمنان- دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و «کوی» ها و «گَرَب» های ستمکار - چیره گردد.

اوست آن زورمند درخشان بالا بلند بُرزمندی که روزان و شبان- در بزرگی همچند همه آبهای روی زمین - به نیرومندی روان شود.

در "آب نیایش" که یکی از زیباترین نیایش های ایرانی در ستایش خورشید و ماه و آب و آتش است می خوانیم:

« ستایش می کنم تو را، ای آردویسور آناهیتا، می ستایم تو را که نمایانگاه همه آب های پاک و درخشانی، و نمازت می گزارم برای خشنودی اهورا مزدا که آفریده اش هستی.

ستایشگرم آن آردویسور آناهیتا را، آن نگاهبان شایسته آب های نیالوده گیتی را، و آن آب پهنه گستر زمین را که سازنده زندگی است، که چشمه زاینده نیروست از برای تندرستی، که چون فروریزد دیوان را نابود سازد، و چون روان شود، ناپاکی ها و آلودگی ها را نیست گرداند.

اینک بستاییم آناهیت را، ایزد بلند پایه شایسته را، که در پهنه سپهر جای دارد، که در بستر زمین روان می شود، که نیرو می بخشد تن را و روان را، که جنبش و زندگی می دهد گیتی را، می رویاند گیاه ها و سبزه ها را، که بدان گله ها و رَمه ها افزایش می یابند، که [=دارایی] مردمان افزون می گردد، که کشور آبادان و نیرومند می شود.

بستاییم ایزدبانو آناهیتا را، که نگاهبان زنان است و در بهسازی نژاد کارساز است. که نیروی سازنده را در مردان پاک می کند، و در خور می سازد تا در درون زنان بارور شود. ستایش کنیم ایزدی را که درد زایش را در زنان می کاهد، که پستان های زنان زاینده را پر شیر می سازد، که چشمه زندگی است برای کودکان نوزاد، و ستایش مان باشد بر آن ایزدی که بزرگ است، بزرگ و پاک، چونان آب های همه گیتی که از فرازین گاه بلندی های زمین روان باشد.

بستاییم آن ایزد توانمند اهورا آفریده را - که بزرگ است، بزرگ چون همه آبهای نا آلوده و پاک که از ابرها سرازیر شده و بر سینه زمین چون رودها و چشمه سارها و دریا ها و دریاچه ها آرام یافته اند. آرام در زمین های هفت کشور - و می پیرایند زندگی بالنده را، پاک می کنند نهاد مردان را، و زنان را، و توان سان می نمایند شیر زنان را...

در گرامی نامه اوستا با ایزد بانوان دیگری آشنا می شویم که هر یک بگونه بی نمایانگر پایگاه و جایگاه و والامندی زن در فرهنگ ایران اند.

ایزدبانو (اشی Ashi) ایزد فراوانی و زیبایی و بخشندگی و دارایی.

ایزدبانو (پارندی Parandi) ایزد فراوانی و آسایش و نیرو بخشی.

ایزد بانو (ارشتات Arshat) ایزد راستی و درستی، نگهبان گیاهان، نماد جاودانگی و بی مرگی، نیکی رسان، و پروراننده جهان هستی، و فزونی بخش گیتی.

ایزد بانو (چیستا Chista) ایزد دانش و خرد و فرزاندگی و اندیشیدن و دانایی.

ایزد بانو (آرت) یا (آرت) ایزد بانوی شایستگی و درستی و راستی و دادگری.

ایزد بانو (دنا Daena) ایزد وجدان، بینش درون، چشم خورشید گونه درون بین، نیروی شناخت شایستگی و ناشایستگی.

### زنان ایرانی در کارهای کشورداری و ارتش

**کاساندان:** همسر کورش بزرگ، در کنار شوهرش در سامان بخشیدن به زندگی مردم در ۲۸ کشور آسیایی کوشید، کارنامه نویسان همگی منش والای او در کارهای کشورداری و مردم داری را ستوده اند.

**هتوسا یا آتوسا:** دختر کورش بزرگ، همسر شاهنشاه داریوش بزرگ، مادر خشایارشا، شهبانوی خردمند و فرمانروا بر ۲۸ کشور آسیایی. آتوسا چه در لشکرکشی و چه در کارهای کشورداری همواره رایزن و دستیار شاهنشاه داریوش بود.

**آرتامیس:** دریا سالار و فرمانده نیروی دریایی ایران در روزگار خشایارشا، آرش نام او: راستی - هنجار هستی - سامان آفرینش - ریتم کیهانی - بانوی پاک - و بانوی بزرگ است.

**آریاتس:** یکی از سرداران مبارز ایران در روزگار هخامنشی.

**آپاما:** سردار بلند پایه روزگار هخامنشی. آرش نام او: (گیرا- خوش آب و رنگ و زیبا). پدر او سپینمان یکی از سرداران دلیر هخامنشی بود.

**آذرنوش:** به چم (پُر فروغ و آتشین) از شاهدخت های هخامنشی و یکی از سرداران سپاه ایران در آن روزگار.

**آرتونیس:** به چم: (راست و درست)، دختر (ارته باز) که او خود نیز از سرداران بزرگ داریوش یکم بود.

**آراتیس:** به چم: (آریایی پاک و درست)، از سرداران بزرگ ارتش هخامنشی.

**آسپاسیا:** به چم: (گُرد دلیر و رزمنده)، همسر کوروش دوم و از سرداران سپاه او.

**آمستریس:** به چم: (هم اندیش و پشتیبان) دختر داریوش دوم که پابپای پدر در میدان نبرد می رزمید.

**استاتیرا:** به چم: (آفریده ستاره تیر) دختر داریوش سوم هخامنشی و از سرداران سپاه او.  
**پریساتیس:** به چم: (فرشته زیبا) همسر داریوش دوم که پا بیای همسر و دخترش به نبرد با دشمنان می شتافت.

**داناک:** به چم: (دانا- با هوش - خردمند - فرزانه) از سرداران ارتش هخامنشی.

**سیسی کام:** به چم: (کامروا و پیروزگر) مادر داریوش سوم که هیچگاه در برابر اسکندر به زانو در نیامد و تا واپسین دم با سپاهیان آهن پوش اسکندر جنگید و سرانجام در میدان رزم کشته شد.

**مهرمس:** به چم: (بزرگمهر - خورشید درخشان) از سرداران بزرگ هخامنشی.

**ورزا:** به چم: (نیرومند و توانا) از سرداران بزرگ هخامنشی.

**وُهومسه:** به چم: (والاتبار و نیک زاد) از سرداران بلندپایگاه هخامنشی.

**هوم یاستر:** به چم: (دوست - هم پیمان - پشتیبان)، از سرداران دلیر و کارآمد هخامنشی.

**پرین:** دختر گی گُباد، بانوی دانشمند و دانش پژوه ایرانی، در سال ۹۲۴ یزدگردی هزاران برگ از نسخه های اوستا را به زبان پهلوی گرد آورد و با سامان بخشیدن به این نوشته های پراکنده، نام ارجمند خود را برای همیشه گردن آویز تاریخ کرد، شوربختانه بسیاری از نوشته های او در یورش تازیان مسلمان، به فرمان عمر در آب و آتش از میان رفتند.

**زربانو:** سردار رزمنده ایرانی. دختر رستم و خواهر بانوگشسب، سوار کاری رزمنده و جنگاوری دلیر بود.

**بانوگشسب:** دختر دیگر رستم - خواهر زربانوی دلیر. در بهمن نامه و برزنامه بارها با نام این پهلوان بانوی رزمنده بر می خوریم.

**آرتادخت:** وزیر دارایی دولت ایران در زمان شاهنشاهی اردوان چهارم اشکانی.

**پوران دخت:** دختر خسرو پرویز، شاهنشاه ایران در روزگار ساسانی که بر بیش از ۱۰ کشور آسیایی فرمانروایی داشت.

**آزرمی دخت:** دختر خسرو پرویز و خواهر پوران دخت، شاهنشاهی که بر بیش از ده کشور آسیایی چیره بود.

**یوتاب:** به چم: (درخشنده و بی مانند - پرفروغ) خواهر آریو برزن و سردار بی باک داریوش سوم در جنگ با اسکندر. یوتاب فرمانده بخش بزرگی از سپاهیان آریوبرزن بود. او بود که در کوه های بختیاری راه بر اسکندر ببست و اگر یک روستایی نا جوانمرد و پشت به میهن کرده از مردم آنجا راه دیگری به اسکندر نشان نمی داد، بی گمان شکست می خورد و سپاهیانش بدست رزم آوران ایرانی تار و مار می شدند، ولی شوربختانه آن روستایی نادان، راه دیگری پیش پای اسکندر نهاد تا از آنجا بر سپاه ایران شیخون بزند و میهنش را بخاک و خون کشد، یوتاب به همراه برادرش تا واپسین دم زندگی جنگید و سرانجام در کنار برادرش آریو برزن کشته شد.

**آذرآناهید:** شهبانوی بلند پایگاه ایران در زمان شاهنشاهی شاپور یکم. نام این شهبانوی بزرگ و کارهای شگفت انگیز او در سنگ نبشته های کعبه زرتشت در استان پارس با ستایش بسیار همراه است.

### زن در شاهنامه

پیر شهنامه گوی توس در سر آغاز داستان بیژن و منیژه، همسر خود را با واژگانی شورانگیز مانند: **بت مهربان- یار مهربان- مهربان یار - ماه خورشید چهر- سرو بن- و ماه روی می ستاید:**

شبی چون شبه روی شسته به قیر

نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر

دگرگونه آرایشی کرد ماه

بسیچ گذر کرد بر پیشگاه

شده تیره اندر سرای درنگ

میان کرده باریک و دل کرده تنگ

ز تاجش سه بهره شده لاژورد

سپرده هوا را به زنگار و گرد

سپاه شب تیره بر دشت و راغ

یکی فرش گسترده از پرّ زاغ [نماد سیاهی و تاریکی شب]

نموده ز هر سو به چشم آهرمن

چو مار سیه باز کرده دهن

چو پولاد زنگار خورده سپهر

تو گفتمی به قیر اندر اندوده چهر

هر آنکه که برزد یکی باد سرد

چو زنگی برانگیخت از انگشت گرد

چنان گشت باغ و لب جویبار  
کجا موج خیزد ز دریای قار [کجا=که - قار= قیر]  
فرو ماند گردون گردان بجای  
شده سُست خورشید را دست و پای  
زمین زیر آن چادر قیرگون  
تو گفתי شدستی به خواب اندرون  
جهان را دل از خویشتن پُر هراس  
جرس بر کشیده نگهبان پاس  
نه آوای مرغ و نه هُرّای دد [هُرا= فریاد، هوار]  
زمانه زبان بسته از نیک و بد  
نُبد هیچ پیدا نشیب از فراز  
دلم تنگ شد زان شب دیر یاز  
بدان تنگی اندر بَجَسْتَم ز جای  
یَکی مهربان بودم اندر سرای  
خروشیدم و خواستم زو چراغ  
بیامد بت مهربانم به باغ  
مرا گفت شَمَعَت چه باید همی  
شب تیره خوابت بباید همی  
بدو گفتم ای بت نیم مرد خواب  
بیاور یَکی شمع چون آفتاب  
بنه پیشم و بزم را ساز کن  
به چنگ آر چنگ و، مَی آغاز کن  
برفت آن بُت مهربانم ز باغ  
بیاورد رخشنده شمع و چراغ  
مَی آورد و نار و ترنج و بهی  
زدوده یَکی جام شاهنشهی  
گهی مَی گُسارید و گه چَنگ ساخت  
تو گفתי که هاروت نیرنگ ساخت  
دلم بر همه کام پیروز کرد  
شب تیره همچون گه روز کرد

مرا مهربان یار بشنو چه گفت  
از آن پس که گشتیم با جام جفت  
مرا گفت آن ماه خورشید چهر  
که از جان تو شاد بادا سپهر  
ببیمای می تا یکی داستان  
فرو خوانم از دفتر باستان  
بدان سرو پن گفتم ای ماه روی  
یکی داستان امشبم باز گوی  
که دل گیرد از مهر او فر و مهر  
بدو اندرون خیره ماند سپهر

...

در باره همای (نخستین بانویی ایرانی که بر تخت شهریاری نشست) می گوید:  
همای آمد و تاج بر سر نهاد  
یکی راه و آیین دیگر نهاد  
سپه را همه سربسر بار داد  
در گنج بگشاد و دینار داد  
به رای و به داد از پدر برگذشت  
همی گیتی از دادش آباد گشت  
نخستین که دیهیم بر سر نهاد  
جهان را به داد و دهش مزده داد  
که این تاج و این تخت فرخنده باد  
دل بد سگالان ما کنده باد  
همه نیکویی باد کردار ما  
مبیناد کس رنج و تیمار ما  
توانگر کنیم آنک درویش بود  
نیازش به رنج تن خویش بود  
مهان جهان را که دارند گنج  
نداریم زان نیکویی ها به رنج

...

نگاه خود بر تهمینه را بر پرده خیال اینگونه جاودانگی می بخشد:  
پس پرده اندر یکی ماه روی

چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی  
دو ابرو کمان و دو گیسو کمند  
به بالا به کردار سرو بلند  
روانش خرد بود تن جان پاک  
تو گفتی که بهره ندارد ز خاک  
از او رستم شیر دل خیره ماند  
برو بر جهان آفرین را بخواند

...

گردآفرید، پهلوان بانوی ایرانی را اینگونه می ستایید:

چو آگاه شد دختر گزدهم  
که سالار آن انجمن گشت کم  
غمی گشت و بر زد خروشی به درد  
بر آورد از دل یکی بادِ سرد  
زنی بود برسان گردی سوار  
همیشه به جنگ اندرون نام دار  
کجا نام او بود گردآفرید  
زمانه ز مادر چون او نافرید  
چنان ننگش آمد ز کار هژیر  
که شد لاله رنگش به کردار غیر  
بپوشید جوشن بیامد به جنگ  
نبود اندر آن کار جای درنگ  
نهان کرد گیسو به زیر زره  
بزد بر سر ترگِ رومی، گره  
فرود آمد از دژ به کردار شیر  
کمر بر میان بادپایی به زیر  
به پیش سپاه اندر آمد چو گرد  
چو تُندر خروشان یکی ویله کرد  
که: «گردان کدامند و سالار کیست؟  
ز رزم آوران جنگ را یار کیست؟  
که بر من یکی آزمون را به جنگ

بگرده به سان دل آور نهنگ»  
 ز جنگ آوران، لشکر سر فراز  
 مر او را نیامد کسی پیش باز  
 چو سهراب شیراوژن او را بدید  
 بخندید و لب را به دندان گزید  
 چنین گفت کامد دگر باره گور [گورخر]  
 به دام خداوند شمشیر و زور  
 بیوشید خفتان و بر سر نهاد  
 یکی ترگ چینی به کردار باد [ترگ = کلاه خود]  
 غریبید بر آسمان هم چو میغ [غریبید = خروشید. میغ = ابر]  
 به نام خداوند شمشیر و تیغ  
 بیامد دمان پیش گردآفرید  
 چو دخت کمندافگن او را بدید  
 کمان را به زه کرد و بگشاد بر  
 بُد مرغ را پیش تیرش گذر  
 به سهراب بر، تیر باران گرفت  
 چپ و راست جنگ سواران گرفت  
 نگه کرد سهراب و آمدش ننگ  
 برآشفت و تیز اندر آمد به جنگ  
 سپر بر سر آورد و بنهاد روی  
 ز پیگار، خون اندر آمد به جوی  
 هم آورد را دید گردآفرید  
 که بر سان آتش همی بر دمید  
 کمان به زه بر، به بازو فگند  
 سمنده بر آمد به ابر بلند [سمنده = اسپ]  
 سر نیزه را سوی سهراب کرد  
 لُگام بر گرایید و برداشت اسپ  
 بیامد به کردار آذرگشسپ [آذرگشسپ = آتش جهنده]  
 چو آشفته شیر و تندى نمود  
 سر نیزه را سوی و کرد زود

به دست اندرون نیزه جان ستان  
پس پشتِ خود کردش آن گه کمان  
بزد بر کمر بند گرد آفرید  
ز ره بر تنش سر به سر بر درید  
ز زین برگرفتش به کردار گوی  
که چوگان ز باد اندر آید به روی  
چو بر زین بیچید گرد آفرید  
یکی تیغ تیز از میان برکشید  
بزد نیزه او به دو نیم کرد  
نشست از بر زین و برخاست گرد  
به آورد با او بسنده نبود  
بتابید از او روی و برگاشت زود  
سپهد لگام آژدها را سپرد  
به خشم از جهان روشنایی بُرد  
چو آمد خروشان به تنگ اندرش  
بجنبید و برداشت خود از سرش  
رها شد ز بند زره موی اوی  
**درخشان چو خورشید شد روی اوی**  
بدانست سهراب کاو دخترست  
سر و موی او از درِ افسرست  
شگفت آمدش گفت از ایران سپاه  
چنین دختر آید به آوردگاه  
سواران جنگی به روز نبرد  
همانا به ابر اندر آرد گرد  
زنان شان چنین اند ایران سران  
چگونه اند گردان جنگ آوران...  
چو رخساره بنمود سهراب را  
ز خوشاب بگشاد سُرخاب را  
یکی بوستان دید اندر بهشت  
به بالای او سرو، دهگان نکشت

دوچشمش گوزن و دو ابرو کمان  
تو گفתי همی بشکفد هر زمان  
ز دیدار او گشت روشن دلش  
بر افروخت یک سر همه گلشنش

...

پهلوانان و سران سپاه ایران در روزگار خسرو پرویز، به گردیه، پهلوان بانوی ایرانی و  
خواهر بهرام چوبین می گویند:  
بدو گفت هر کس که بانو تویی  
به ایران و چین پشت و بازو تویی  
نجنباندت کوه آهن ز جای  
یلان را به مردی تویی رهنمای  
ز مرد خردمند بیدار تر  
ز دستور داننده هشیارتر  
همه کهترانیم و فرمان تراست  
برین آرزو رای و پیمان تراست  
فردوسی

پادشاهی شاپور ذوالاکتاف:  
چو کدبانو از شهر بیرون شود  
بدان جشن خرم به هامون شود  
فردوسی

پادشاهی بهرام گور:  
به هر جای نام تو بانو بود  
پدر پیش تخت به زانو بود

فردوسی

ببوسید پیشش زمین پهلوان [گیو]  
بدو گفت کای مهتر بانوان [فرنگیس همسر سیاوش]  
فردوسی

زن از دیدگاه مرد ایرانی:  
ای زن که نامت را از خورشید گرفتند،  
ای بانو، که از فروغت نور را بیآراستند،  
زندگی و آفرین را در سرشت تو یافتند،  
خشنودی خدایان را از تبسم تو شنیدند،  
روان مهر را در آغوش تو شناختند،  
ستارگان را در بزم نگاه تو بنواختند.

تا مرا از ریشه بریدند به خلقت الله در آمدم ،  
او ترا بر ستایش من بگماشت ،  
هر ستمی که بر من بگذشت بر تو بگذاشتم ،  
پایت را در ناتوانی خود ببستم ،  
بر پیکرت رنگ اندیشه ام را بپوشاندم !  
بر رخسارت سیاهی دلم را بنگاشتم ،  
کاستی های خود را بر تو نام بنهادم ،  
من محکوم الله و بر تو حاکم بنشستم ،  
ترا از سرشت نیکویت ببریدم ،  
با زهر نادانی گرمی آغوشت را بیالودم ،  
ترا فروختم ، خریدم ، بخشیدم ، ترا نشناختم .  
خودم را نشناختم که بی تو زیستن نتوانم ، نتوانم ،  
شادمانی ترا بر خود گناه خواندم ،  
شکوه آزادگی درونت را ننگین ساختم ،  
ترا از یگانگی مان به بیگانگی کشاندم ،  
پیوند نیروبخش مان را سوختم ،  
جانان را از جانم جدا پنداشتم ،  
ندانستم تو در من هستی ، که من هستم ،  
ندانستم ، در رهایی از تو حبابی بی بنیادم ،  
اکنون ریزه های جانم با جان تو آمیخته است ،  
در پیوند تو آزاد ، در گرفتاری تو گرفتارم  
شادمانی من در شادی توست ،  
شاد باش ای روان گرم جانانم  
مردو آناهید

زن ، تو ای پروردگار هستی ام  
از نیاز هستی ام بگسستی ام  
از شراب مهر نوشاندی مرا  
با پَر خورشید پوشاندی مرا  
زندگی در جانم از جان تو بود  
جان بر افشاندن ز پیمان تو بود  
آن چه کردم با تو ای پرورده مرد  
هیچ انسانی به انسانی نکرد  
خانه را من بر تو زندان ساختم  
من جهانت را پریشان ساختم

من زدم بر روی تو سیلی سخت  
تا نپنداری که بینی روی بخت  
ناتوان تر هر چه خود بودم از آن  
**گر نهادم نام زن را ناتوان**  
تو ز شادی چشم پوشیدی ز پیش  
تا نسوزت دلبرت در خشم خویش  
تا فرو داری تو خشم سرکشم  
اشک پاشیدی به روی آتشم  
نیش دیدی از برای نوش من  
غم زده در سردی آغوش من  
تو نهادی رنج بر رنجت سوار  
تا نگردد چشم یارت جویبار  
**شمع بودی خانه را افروختی**  
ساختن در سوختن آموختی  
**از نگاهت روشنی در خانه بود**  
گر دلت از خشم من ویرانه بود  
خنده هایت نوشداروی وجود  
زندگانی را درخشان می نمود  
**آتش رویت دم خورشید را**  
جام چشمت دیده جمشید را  
دارد و لعلت گل افشانی کند  
سینه دل را چراغانی کند  
دامنت پروردگار آرمندگان  
پرورشگاه دل آیندگان  
ماه بانویی، فروغ خانه ای  
آشیاں مهر را پروانه ای  
کی دلم از مهر تو دارد نشان  
کی توان زن شدن دارم از آن  
کی توانم کرد با تو همسری  
کی توانم یافت چون تو یآوری  
من کجا همپای تو دارم توان  
من که همراه تو بودم ناتوان  
بوسه گرمت چو آوای سروش  
بوی بهبود جهان آرد بگوش  
گر نگیرم گرم دستت را به مهر

اختری دیگر ندارم در سپهر  
روز زن روز جوانمردان بود  
شرمروز مردم نادان بود  
**شادباش ای بانوی ایران زمین**  
آفرین بر بانوان سرزمین  
آفرین بر کارزار بانوان  
آذر از کردار زن دارد نشان  
شاد باشید ای زنان نیک خو  
باز آوردید ما را آبرو  
مردو آناهید

## محور مقاومت یا توطئه جهانی

در شماره پیش ( 1034 ) به محور مقاومت یا توطئه جهانی ، رویائی که نقش بر آب شد اشاره کردیم.

زمانی این کتاب را به پایان بریدیم که تصور میکردیم پرزیدنت ترامپ و نتانیاهو کمر به نابودی جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی و خطر جهانگیر آن برای صلح ، اقتصاد و کرامت انسانی دارند. اتفاقات اخیر در مورد آتش بس و مذاکرات مسخره در پاکستان و اشتباه بزرگ پرزیدنت ترامپ و درخواست کمک از چین برای حل مسئله تنگه هرمز ما را واداشت تا در زمینه توطئه جهانی جمهوری باقیمانده اسلامی و لاس زندهای غربیها با سران زنده مانده آن ، تجدید نظر بکنیم. خطری که همچنان دنیا را تهدید می کند . خوشبختانه این کتاب توسط ایران یار فرهیخته مهندس آرمن ساگینیان به انگلیسی ترجمه شده و کار آگاه سازی رسانه ها ، مراکز دانشگاهی و اتاق های فکر غربی شروع شده است.

Dear masters of Education and Information Decimation

Yesterday I finished the translation of a book from Farsi into English, all 441 pages of an illustrated and investigated document, entitled: **“The Axis of Resistance, or The Global Conspiracy That Failed.”**

The root of this conspiracy is a Verse in the Koran. To be exact, Verse 41 in Chapter 8 of the Koran, which reads: I

8:41 And know that out of all the booty (spoil of war) that you may acquire, a fifth share is assigned to Allah – and to the messenger, and to near relatives, orphans, the needy, and the wayfarer – If you believe in Allah and in the revelation we sent down to our servant on the Day of Testing – the day of meeting of the two forces. For Allah hath power over all things.

This Verse is a Medina Verse, not spoken by Mohammad, who was preaching Judaism in Mecca, but spoken by Omar ben Khattab, in Medina, after the murder of Mohammad.

The book identifies all the conspirators from the day of its inspiration till today. Its contents are all factual, with all the needed references for its verification to be factual.

The failure of the conspiracy is not finalized yet, but it will be after the fall of the Islamic Republic of Iran, and particularly, the fall of Shiism, as declared by Ayatollah Ruhollah Khomeini, who, after he arrived in Tehran, declared to the 44 million Iranians: “Go and produce more children to form the Islamic Army to conquer the world, and Islamized the entire world of the infidels,”

**Who are the INFODELS? All those who are not Muslim-Shiites.**

This book has not been published yet. There will be no need to publish it after the world becomes Islamized. This effort intends to prevent its happening. The only way to achieve this prevention is to inform the uninformed about the realities of Islam. Islamic clerics declare that there are two worlds, in Arabic: Darr ol Islam wa Darr ol harb, meaning: The world of Islam, and the world of war.

If any Muslim abandons Islam, it is the duty of any Muslim to murder him, and his reward is entry to the Islamic Paradise.

You are the educators and the informers of the free world. What you are being asked to do is to inform the public and prevent this catastrophe. Should it happen, then there is no way out of it, because it is the duty of any Muslim to kill the infidel.

Mohammed was preaching Judaism, not Islam. I proved it in my book entitled: **“Mohammad Preacher of Judaism, Omar ben Khattab Inventor of Islam.”** I published it, and I am still alive, because the Islamic clerics know it to be true, and I have not committed blasphemy.

**Respectfully yours**

Armen Ashly Saginian, P.E.

**در این بین باید به موش دواندن دموکراتها و حامیان آنها توجه داشت که از آب گل آلود ماهی نگیرند.**

یکی از کسانی که استاد ماهی گیری از آب گل آلود است و بخاطر دانش و آگاهی بسیاری که دارد براحتی میتواند به نفع دموکرات کار کند فردی است بنام آرش آرامش که بیشتر مورد پرسش فرداد فرح زاد در ایران اینتر نشنال واقع میشود. این فرد از مخالفان سرسخت پرزیدنت ترامپ است که در قالب لفاظی بازی گاهی از او تعریف می کند .

پرداختن به اینگونه افراد از این نظر صورت میگیرد که ایرانیان کارنامه باراک اوباما و بایدن را دیده اند و از اقدامات پرزیدنت ترامپ در امر نابودی آخوند جنایتکار سید علی خامنه ای و سران پاسدار آگاه هستند. در این میان اگر کاری که با میل ما ایرانیان مطابقت نداشته و خوشایند ما نیست رخ میدهد ، باید آنقدر هوشیار باشیم تا بدام دموکرات ها و حامیان آنها نیفتیم. حامیانی که در حقیقت سنگ جمهوری اسلامی را به سینه میزنند، چون عملکرد دموکراتها در راستای ماندگاری جمهوری اسلامی است.



آرش آرامش



### کیارش آرامش برادر آرش آرامش

براستی نام حقیقی این دو برادر که دومی سفره حضرت عباس و رقیه می اندازد و کلاس قرآن دارد چیست؟ عزت الله خدادوست (کیارش آرامش) و قدرت الله خدادوست (آرش آرامش) که در دیار کفر تبدیل به دو نام پارسی آرش و کیارش شده و نام فامیل از خدا دوست به آرامش تغییر یافته است.

کیارش آرامش برادر بزرگ آرش آرامش عضو هیئت علمی اخلاق!!!! و تاریخ پزشکی دانشگاه علوم پزشکی جمهوری اسلامی است. فعالیت های این فرد در پوشش موسسه سروش مولانا پنهان مانده است، علیرغم اینکه سفره انداختن و دایر کردن کلاس قرآن توسط او بر کسی پوشیده نیست. او عضو نایاک (گروه لابیست های جمهوری اسلامی) در آمریکا است. پس مشخص شد که چرا باید از دموکرات ها پشتیبانی کند.

آرش آرامش، تحلیلگر امنیت بین الملل و حقوقدان. پای ثابت ایران اینتر نشنال، صدای آمریکا، و رادیو فردا. در جریان انتخابات دور دوم ریاست جمهوری پرزیدنت ترامپ، حمایت های او از خانم هریس اسباب خنده شده بود: **خانم هریس تنها نامزد ریاست جمهوری در تاریخ آمریکا است که در هر سه قوه مجریه، قضائیه و مقننه صاحب نظر و کارگشته است!!!!**

در آن زمان اظهار نظر کاربران بسیار جالب بود: لال شو، وقت برنامه را بگیر. ماندن دموکرات ها، یعنی ماندن جمهوری اسلامی، یعنی فقر و اعدام و شکنجه و زندان. آقای آرامش چه خیری از دموکرات ها دیدی که پشتیبان آنها هستی؟

سؤال این است که دموکرات ها از زمان کارتر تا باین چه گلی به گوشه جمال ما ایرانی ها افزوده اند که باید از آنها طرفداری کرد. مگر کارتر و ژن نبود که ایران آباد را به دستار بندان سپرد تا ایرانی طعم تلخ 47 سال بدبختی و فقر اندیشه و مالی را بچشد، چند بار جنگ را تجربه کند، آواره بشود و هر روزش با اعدام و شکنجه و زندان آغاز شود. مگر باراک اوباما نبود که یک هواپیما پول به آخوند ها به

عنوان رشوه داد. عملکردهای بایدن را همه دیدیم و حمایت این دو برادر از دموکرات ها صرفا به خواست حزبی آنها معطوف نمی شود.

**چهل سال آرشیو پیام آزادگان اجازه رنگ عوض کردن را به کسی نمیدهد.**